



شماره ۱۸ - بهمن ۱۳۹۱

نوشته های این شماره:

- زنده باد انقلاب ۱ ص
- ترور شکر بلعید ... ۳ ص
- بیمه کارگران، لقمه چرب در چنگ و دندان گرگهای حکومتی
- ۶ ص
- رابطه تشکل های طبقه کارگر با اشکال مبارزه طبقاتی او ۹ ص
- از چادری زیر یک پل تا زندگی افسانه ای در ارتفاع ۳۰۰ متری
- ۱۹ ص
- علل و پیامدهای اقتصادی و سیاسی تورم شدید و مستمر در ایران
- ۲۲ ص

زنده باد انقلاب!

به مناسبت سی و چهارمین سالگرد انقلاب بهمن

آرش جاوید

«انقلاب شکست خورد!». این نتیجه ای بود که هزاران انسان انقلابی، دموکرات و آزادیخواه

شرکت کننده در انقلاب بهمن، که بنا بر انگیزه های این انقلاب به حق آن را انقلابی دموکراتیک می دانستند، از همان سالهای نخستین پس از این انقلاب به آن رسیدند! اما چگونه این انقلاب می توانست بدون درک عمومی اینکه دموکراسی چیست، بدون انسجام طبقاتی توده های مردم در مبارزه انقلابی اجتماعی، بدون شرکت مستقل طبقه کارگر در این انقلاب، بدون حضور تشکل های توده ای مستقل طبقه کارگر در آن و بدون عملکرد حزب مستقل طبقاتی کارگران، پیروز شود؟

سی و چهار سال پس از این انقلاب شکست خورده، این سؤال ها همچنان به قوت خود باقی اند. اکنون نیز همه طرفداران تغییر ریشه ای نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران باید در تبادل نظر با هم توضیح دهند که چرا انقلاب بهمن نه تنها نتوانست به اهداف توده های شرکت کننده در آن نایل شود، بلکه در بسیاری از زمینه ها نیز به عقب تر برگشته است؟ آیا بدون درهم کوبیدن تمام دستگاه دولتی و بوروکراتیک نظام پیشین و کسب حاکمیت سیاسی توسط کارگران و توده های زحمتکش اساساً این انقلاب می توانست پیروز شود؟

آری انقلاب بهمن شکست خورد، زیرا از چند ماه پیش از سقوط حکومت پهلوی، در داخل ایران اپوزیسیون بورژوازی رژیم شاه و در

خارج از ایران دولت های امپریالیستی که امکان ادامه حکومت او را نمی دیدند و منافع خود را با پیروزی انقلابی دموکراتیک در ایران در خطر می دیدند، در صدد برآمدند انقلاب را مهار و جهت آن را منحرف کنند. از همان هنگام و به ویژه در جریان کنفرانس گوادلوپ و پس از آن، مذاکرات و معاملاتی چند جانبه میان نمایندگان امپریالیستها، ژنرالهای ارتش شاه و نمایندگان روحانیتی که به دنبال قدرت سیاسی دینی بود (خمینی، بهشتی و غیره) و با بخش مهمی از تجار پیوند دیرینه داشت و جریان هائی نظیر نهضت آزادی و جبهه ملی که بیانگر منافع آن بخش از بورژوازی ای بودند که در زمان شاه در قدرت سیاسی سهم نداشتند، صورت گرفت. حاصل این معاملات در شرایطی که توده های مردم نسبت به خمینی و احزاب ملی- مذهبی اعتماد و توهم داشتند، به قدرت رسیدن روحانیت پان اسلامیست بود. حاکمان جدید به رغم گفتن ها و شعارهایشان، ماهیت سرمایه داری داشتند. آنان نه تنها خواستار حفظ نظام اقتصادی، دستگاه اداری و نظامی گذشته بودند، بلکه خواهان گسترش و تحکیم آنها و سلطه دولت دینی بر جامعه ایران بودند.

بورژوازی و پان اسلامیست ها با اتکا به منابع عظیم مالی و نهادهای اقتصادی، سیاسی و نظامی ای که از رژیم پیشین به ارث برده بودند

و با بهره گیری از توهم توده ها و اکثر سازمانهای سیاسی، در شرایط فقدان حزب کمونیست و سیاست مستقل پرولتری، نبودن رهبری کارگران در جنبش انقلابی، نبودن يك برنامه اجتماعی دموکراتیک شناخته شده برای توده ها، نبودن نهادها و عادات زندگی دموکراتیک در جامعه، بی آنکه حتی در حرف شعاری دموکراتیک عرضه کنند در سازش با امپریالیسم به قدرت سیاسی دست یافتند.

اولین اقدام رژیم اسلامی سرمایه داری سرکوب وحشیانه کارگران، نیروهای کمونیست و انقلابی، در هم کوبیدن هرگونه آزادی و تشکل های موجود در وسیعترین شکل ممکن بود. این رژیم مقاصد طبقاتی و دینی خود را به «برکت» بهانه تراشیدن جنگ ارتجاعی ایران و عراق، از همان سال های نخست با به راه انداختن بساط دار و تازیانه و کشتار به پیش برده است. این روندها همراه با شدت فقر فزاینده توده ها و تبعات ویران کننده آن تاکنون تداوم یافته است. ماهیت ارتجاعی و استثمارگرانه رژیم جمهوری اسلامی، معضلات حاکم بر جامعه و بحران های حاد حکومتی، با توجه به رشد جنبش اعتراضی توده ها در متن بحران وسیع، عمیق و دیرپای اقتصادی، دورنمای برون رفت از وضعیت حاکم بر سرنوشت کارگران، زحمتکشان و محرومان را از راه های قانونی ناممکن کرده است.

خواهد بخشید. سیر اوضاع پیش روی جامعه تنها يك راه حل دارد: انقلاب و راه حل انقلابی کارگران برای سرپای زندگی اجتماعی توده های مردم ایران.



ترور شكري بلعيد

از رهبران سیاسی لائیک و مخالف

رژیم حاکم بر تونس

یحیی سمندر

صبح روز چهارشنبه ۶ فوریه ۲۰۱۳ (۱۸ بهمن ماه ۱۳۹۱) شكري بلعيد مبارز سیاسی لائیک و دموکرات، وکیل دادگستری و از رهبران جریان ملی دموکراتیک [حزب ملی دموکراتیک] مخالف رژیم اسلامی حاکم بر تونس هنگام خروج از خانه اش در اثر شلیک ۴ گلوله تروریست های «ناشناس» جان باخت.

شكري بلعيد، فعالیت سیاسی خود را از زمان دانشجویی آغاز کرد و در اعتراضات دانشجویی

بدون شك تأمین آنچه ما به عنوان ناکافی بودن مؤلفه های يك انقلاب پیروزمند برشمردیم، همچنان به عنوان مبرم ترین مسایل تدارك انقلاب آتی ایران، فعلیت دارند. پیشگیری از تکرار همان روندی که به ناکامی قیام سال ۵۷، به تسلط ارتجاع و به قهقرا کشاندن جامعه ایران منجر شد، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. سرمایه داران حاکم در ایران و امپریالیست ها برای حراست از منافع طبقاتی خود، انواع ترفندهای ضد انقلابی را برای مهار انقلاب و حفظ بنیان های نظام طبقاتی استثمارگرانه سرمایه داری، از آلتزناتیوسازی های ارتجاعی و بزک کرده گرفته تا حمایت از جریانات و نیروهای تشنه قدرت متمایل به برآوردن اهداف آنها، به کار خواهند بست. تدارك و پشتیبانی سازمان های ضروری مبارزه طبقاتی پرولتاریا (به ویژه حزب کمونیست و سندیکا در شرایط کنونی، و دیگر سازمان های توده ای کارگران)، تقویت مبارزات مستقل و هدفمند طبقه کارگر و زحمتکشان به ضد رژیم حاکم و حامیان امپریالیستش، تلاش و کمک در جهت وحدت سیاسی و نظری نیروهای کمونیست و رادیکال حول مسایل و اهداف برنامه انقلابی کارگران ایران و مبارزه علیه انحرافات حاکم و رایج که در برابر این روند مانع ایجاد می کنند، هموارسازی راه خطیر تدارك انقلاب را شتاب

و مبارزات سیاسی در زمان بورقیبه و بن علی فعال بود. او اختناق و سرکوبگری های رژیم بن علی، از جمله سرکوب خونین کارگران معدن قفصه در سال ۲۰۰۸ را افشا کرد. او همچنین دفاع از متهمان سیاسی را در دوره حکومت بن علی برعهده داشت. پس از سقوط بن علی و روی کار آمدن رژیم اسلامی در تونس به مبارزات خود در «شورای عالی برای تحقق اهداف انقلاب، اصلاحات سیاسی و گذار دموکراتیک» که اساسا مرکب از جریان های لائیک، دموکرات و چپ تونس بود ادامه داد.

ترور شکری بلعید موجی از اعتراض، راه پیمائی و درگیری با پلیس و کارگزاران حزب حاکم نهضت اسلامی و متحد سلفی آن را برانگیخت. این اعتراضات، راه پیمائی ها و درگیری با پلیس اساسا توسط همان جوانان، دانشجویان، کارگران بیکار و زحمتکشانش شهری، زنان مبارز و روشنفکرانی رخ داد که بیش از دو سال پیش برای «اسقاط نظام» بن علی مبارزه کردند، زندانی و شکنجه شدند و صدها کشته و زخمی دادند. این ترور همچنین به اعلام اعتصاب عمومی توسط بزرگترین سندیکاهای تونس منجر شد. مجموعه این حرکات، کابینه تونس و رئیس جمهور سازشکارش را به لرزه در آورده است. منصف مرزوقی، رئیس جمهور مورد حمایت احزاب

«سوسیالیست» اروپائی و حزب محیط زیست فرانسه، به خیال خود می خواهد بین حزب نهضت اسلامی تونس - حزب حاکم که جریانی پان اسلامیستی است - و «دموکراسی» آشتی به وجود آورد!

نه تنها اعضای خانواده شگری بلعید بلکه بسیاری از فعالان سیاسی تونس و ناظران سیاسی، این ترور را کار حزب حاکم و یا سلفی های متحد او می دانند. خود شکری حدود یک هفته پیش از ترورش تشکیل «کمیته» هائی برای ترور مخالفان رژیم از سوی اسلامیت های حاکم را افشا کرده بود. به طور کلی تمام مبارزان لائیک، دموکرات و چپ، فعالان طرفدار برابری زن و مرد و روشنفکران و روزنامه نگاران و فیلمسازانی که خط حاکم را پیش نمی برند یا با آن کنار نمی آیند به اشکال گوناگون در معرض خطرند.

ترور شکری بلعید، بر همه تونسیانی که هنوز ممکن است به رژیم غنوشی توهمی داشته باشند و نیز بر همه مبارزان کمونیست و دموکرات های راستین در کشورهای عربی و خاورمیانه بار دیگر ثابت کرد که تا آنجا که به کارگران و زحمتکشانش و به نیروهای دموکرات، چپ و کمونیست مربوط می شود بین سیاست جریانات پان اسلامیستی و طیف های مختلف آن (مانند حزب نهضت اسلامی تونس یا اخوان المسلمین

مصر و غیره) و سیاست حکومت هائی نظیر سیاست حکومت بن علی و مبارک تفاوتی وجود ندارد. هم نیروهای پان اسلامیستی (خواه از نوع سلفی باشند و خواه از نوع اخوان المسلمین و خواه از جنس جریانات مختلف جمهوری اسلامی ایران و یا مخالفان اصلاح طلب آن) مرتجع، ضد دموکرات و ضد کارگرنده و هم دیکتاتوری های نظامی - پلیسی از نوع حکومت بن علی و مبارک و یا حکومت های ظاهر غیر نظامی ولی متکی بر ارتش، پلیس و نیروهای امنیتی مانند ترکیه و اسرائیل و رژیم سابق محمد رضا شاه. همه این حکومت ها و این جریانات مدافع عریان ترین و وحشیانه ترین استثمار سرمایه داری، پایگاه مستقیم امپریالیسم یا جاده صاف کن سلطه امپریالیسم و ارتجاع اند و سلطه آنها تقویت کننده شووینیسم، نظامی گری، تاریک اندیشی و ارتجاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و زمینه ساز جنگ های تجاوز کارانه و دخالت های سلطه جویانه امپریالیستی است.

اما مبارزه سیاسی پیگیر و افشای تمام سیاست ها و حرکات این رژیم ها و نیروهای مدافع داخلی و خارجی آنها و مقابله با آنها در همان حال مستلزم افشای سیاست اپوزیسیون های لیبرال و اصلاح طلب است. لیبرال ها و اصلاح طلبان نه تنها خواهان حفظ شالوده های اقتصادی این رژیم هاینده و در صورت کسب قدرت سیاست

اقتصادی آنها را به شیوه دیگری به پیش می برند بلکه خواستار حفظ و تحکیم ماشین دولتی و ابزارهای سرکوب رژیم های حاکم نیز هستند. دیدیم که چگونه نیروهای مختلف اپوزیسیون رژیم بن علی نسبت به ارتش این کشور و فرماندهان آن - که نه تنها خود سرکوبگرند بلکه تکیه گاه اصلی دیگر نیروهای سرکوبگر نیز هستند - توهم داشتند و یا خطر نیروهای پان اسلامیست را نمی دیدند یا به آن کم بها می دادند. جوانان تونس و مصر، در عمل و در مبارزات روزانه خود هم به ضد نیروهای سرکوبگر ارتش و پلیس و هم به ضد پان اسلامیست ها مبارزه می کنند. این امید بخش است. این مبارزه برای اینکه ثمر بخش باشد راهی جز «رادیکال شدن» ندارد و رادیکال شدن در این عصر تنها می تواند با نفی سیاست بورژوازی، خواه بورژوازی حاکم و خواه بورژوازی اپوزیسیون، و با تکیه بر منافع کارگران و زحمتکشانشهر و روستا، که اکثریت قاطع در همه جوامع را تشکیل می دهند، تحقق یابد. طبقه کارگر باید در چنین مبارزه ای پیشاپیش همه مردم ستم دیده حرکت کند و سیاست مستقل خود و تشکیلات مستقل خود را به پیش برد تا بتواند مبارزات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود و دیگر توده های زیر ستم و استثمار را به پیروزی برساند.

بیمه کارگران، لقمه چرب در چنگ و دندان گرگهای حکومتی

شیده رخ فروز

جنجال و کشمکش های اخیر بر سر ریاست سازمان پر شاخ و بال تأمین اجتماعی، چنان رقبای حکومتی را به گود کشانده که حتی پس از تهدید به رو کردن فساد یکدیگر تا برکناری وزیر کار و بازداشت رئیس این سازمان و سرانجام وارد شدن خامنه ای به مناقشه و «نصیحت» شدیدالحن او به این رقبا، ماجرا همچنان ادامه دارد.

سعید مرتضوی ۳ سال پس از فجایع وحشیانه کهریزک و سال ها تصدی پست های کلیدی در دستگاه های سرکوبگر رژیم و مطرح بودن نام او در بیشتر پرونده های جنجالی (از جمله بستن ۱۸ روزنامه در يك شب در ۱۲ سال پیش)، نه تنها به رغم اتهاماتش و داشتن پرونده (طبق ماده ۱۲۴ قانون استخدام کشوری نصب قاضی تعلیق شده به مناصب دولتی ممنوع است) عزل نگردید، بلکه به ریاست سازمان تأمین اجتماعی گمارده شد.* دستگیری اخیر وی نیز نه به دلیل پرونده مفتوح «کهریزک»، بلکه در راستای همین تسویه حساب های رقبای امروز (و شرکای قدیم)

پیش می رود. اما چرا ریاست بر سازمان تأمین اجتماعی تا این اندازه موضوع درگیری جناح های حاکم رژیم شده است؟ طبق آمار ارائه شده از سوی کارشناسان رژیم (و براساس اعلام دفتر آمار و محاسبات اقتصادی و اجتماعی سازمان تأمین اجتماعی)، این سازمان ۳۱ میلیون و ۸۸۷ هزار و ۶۶۷ بیمه شده اصلی و تبعی، در ۶ ماهه اول سال ۹۱ داشت. درآمد این سازمان، که بخش مهمی از آن از محل کسر بیمه از میلیونها کارگر و حقوق بگیر تأمین می شود، در واقع باید متعلق به خود کارگران باشد؛ ولی آیا این سازمان مصداق «به نام عیسی به شکم موسی» (بخوان به نام کارگر و به جیب حکومت مداران) نیست؟ ببینیم کارشناسان درباره اهمیت نقش اقتصادی و سیاسی این سازمان چه می گویند:

«کنترل سازمان تأمین اجتماعی با توجه به سرمایه گذاری شرکت "شستا" به عنوان يك مؤسسه مالی بزرگ و در واقع بزرگترین هلدینگ اقتصادی که کارهای مختلف سرمایه گذاری را دنبال می کند که هیچ مؤسسه سرمایه گذاری دیگری در حال حاضر به پای آن نمی رسد، دارای اهمیت زیادی به لحاظ سیاسی است. داشتن این سازمان همچنین به لحاظ پست هایی که به افراد به عنوان اعضای هیات مدیره شرکت ها و مدیران عامل می دهد و حلقه حامیان ایجاد می کند، دارای اهمیت است. هیچ وزارتخانه یی

گرفت، این اتفاق نیفتاد و حتی ما به عنوان اعضای تیم تحقیق و تفحص کننده نفهمیدیم بر سر این گزارش چه آمد. ... یکسری اعمال فشارهایی نه از جنس تهدید بلکه از جنس تطمیع و وعده و وعید به افراد داده شد که باعث شد گزارش در مجلس قرائت نشود و حتی نتایج به طور خلاصه هم عنوان نشود.» (همانجا)

طی ۶ سال گذشته بیش از ۶ مدیر دولتی (از جمله کثیف ترین مهره های حکومت نظیر مرتضوی) در رأس سازمان تأمین اجتماعی قرار داشته اند و حضور عوامل دولت در آن بسیار پر رنگ بود؛ اما امکان ایفای هرگونه نقش کارگران و بیمه پردازان را در این سازمان (مانند نظارت، کنترل و بازرسی آن - حتی يك نماینده از کارگران یعنی از تشکل های مستقل کارگری در این سازمان حضور نداشت و ندارد) به عنوان اصلی ترین صاحبان منابع سازمان تأمین اجتماعی، مانند همه عرصه های دیگر، از آنان سلب کردند و آینده بیمه کارگران را قربانی مطامع سود پرستانه و درگیری های درونی خود ساخته اند:

«تأمین اجتماعی در حال حاضر تبدیل به يك بنگاه اقتصادی و سیاسی شده و منابع مالی آن برای دولتمردان و سیاست پردازان بیش از پیش وسوسه کننده شده است: تا حدی که با وجود همه

به اندازه تأمین اجتماعی و شرکت های زیر مجموعه شستا نتوانسته حامیان خود را در پست ها و مناصب مختلف با اهمیت جا دهد. از طرف دیگر با توجه به منابع مالی که تأمین اجتماعی در اختیار دارد، در زمینه کارهای سیاسی بسیار کارساز است و از این موضوع در منافع و ظرفیت ها در راستای اهداف سیاسی همواره استفاده می شود.» (اعتماد- ۹۱/۱۱/۱۸)

کنترل چنین قدرت مالی و سیاسی تعیین کننده، مسأله ای مهم و حساس برای باندهای حکومتی است. این است آن نکته ای که جنجال بر سر این موضوع را برملا و روشن می کند! این سازمان بخشی از خوان نعمت رایگان و بادآورده جهت سوء استفاده های مالی و سیاسی سرمایه داران حاکم از طریق تاراج آینده روزهای ناتوانی و بازنشستگی میلیون ها بیمه شده ای است که پرداخت حق بیمه سنگین در شرایط سیه روزی کنونی، کمرشان را تا نموده است.

«این استفاده از منابع مالی به قدری ظریف است که با ریزترین محاسبات حسابداری ها هم نمی توان به این تخلفات رسیدگی کرد. ... تحقیق و تفحص از تأمین اجتماعی در مجلس هشتم تخلفات زیادی در این سازمان را نشان می داد. اما در حالی که انتظار می رفت نتایج در مجلس قرائت شود، با لابی گری های زیادی که صورت

مشکلات اقتصادی و غیر اقتصادی کشور سه قوه درگیر ریاست پرتنش آن هستند. در پشت پرده تأمین اجتماعی زد و بندهایی در حال اتفاق افتادن است که تنها گوشه‌هایی از آن خبری می‌شود.» (همانجا)

این سوء استفاده‌های کلان مالی-سیاسی در حالی ادامه دارد که در بسیاری از مراکز کارگری، کارگاه‌ها و مراکز خدماتی، کارفرمایان از پرداخت سهم خود برای بیمه نمودن کارکنان طفره می‌روند، پرداخت تمام این سهم را به خود کارگران محول می‌کنند و پشت چنین شیوه‌ای تهدید به بیکار کردن در انتظار کارگران و کارکنان است. حتی در مراکزی نیز که کارفرمایان بخشی از پرداخت بیمه را تقبل کرده‌اند با دوز و کلاک‌ها و اعلام دروغین مزد پائین‌تر برای کارگران قانون را دور می‌زنند و زندگی آینده کارگران را با خطر حقوق بازنشستگی کمتر روبرو می‌سازند.

همه این واقعیت‌ها نشان‌دهنده این است که کارگران ایران روز به روز بیشتر در معرض بی‌حقوقی و یورش سرمایه‌داران حاکم به دستاوردهایشان قرار دارند. اگر کارگران به گونه‌ای طبقاتی برای مقابله با تهاجمات سرمایه‌داری اسلامی حاکم متحد نشوند این تهاجمات بی‌تردید هرچه بیشتر افزایش خواهد یافت.

*- مرتضوی کیست؟ مرتضوی در سن ۱۹ سالگی به عنوان دادیار و سپس در سن ۲۰ سالگی به عنوان رییس دادگاه عمومی شهر بابل منصوب شد. از دیگر سوابق او دادیاری دادرای رفسنجان، ریاست دادگاه حقوقی شهر بابل، ریاست دادگستری شهر بابل بوده است. در سال ۱۳۷۳ و در سن ۲۷ سالگی به ریاست شعبه ۹ دادگاه عمومی تهران منصوب شد و مدتی بعد به شعبه ۳۴ مجتمع قضایی کارکنان دولت و سپس به شعبه ۱۴۱۰ دادگاه مطبوعات رفت. او همچنین از اردیبهشت ۱۳۸۲ مسئولیت دادستانی عمومی و انقلاب تهران را بر عهده گرفت. مرتضوی از سال ۱۳۸۱ تا هفتم شهریور ۱۳۸۸ دادستان تهران بود. پس از عزل از دادستانی تهران، مرتضوی توسط احمدی نژاد در سال ۱۳۸۸ به ریاست ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز منصوب شد. در ۱ شهریور ۱۳۸۹ با حکم دادگاه انتظامی قضات، مرتضوی در کنار دو مقام قضایی دیگر از سمت خود تعلیق شد و در سال ۱۳۹۰ از سوی احمدی نژاد به ریاست سازمان تأمین اجتماعی منصوب شد. (به نقل از اعتماد- ۹۱/۱۱/۴)

برای ارتقای خیزش ما به یاری همه جانبه

انقلابیان پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

رابطه تشکل های طبقه کارگر

با اشکال مبارزه طبقاتی او

آیا حزب طبقه کارگر معضل کارگران است

یا یکی از راه حل های آنان؟

بهروز فرهیخته

بهمن ۱۳۹۱

اخیراً مقاله ای به نام «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته در حال اوج گیری، ما کارگران دست از پا درازتر!» با امضای «کارگران صنایع خودروسازی» در سایت «سیمای سوسیالیسم» از جریان ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی، در وبلاگ درابا و در سایت اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران ایران درج شده است.

این مقاله تخمین می زند که شرکت های خودروسازی همراه با سازندگان قطعات در سراسر کشور جمعیتی بیش از یک میلیون نفر کارگر دارند. درستی یا نادرستی این رقم در اینجا موضوع بررسی نیست، بلکه توجه به این نکته مهم است که این مقاله به نام «کارگران صنایع خودروسازی» امضا شده است. به عبارت دیگر یکی از اهداف این مقاله این است که خود را بازتاب نظر این جمع میلیونی از

کارگران نشان دهد! هر کسی که دستی در مسایل کارگری داشته باشد قطعاً اذعان خواهد کرد که چنین وحدت نظری در جمع میلیونی کارگران آن هم در یک شاخه واحد تولید به ویژه که این شاخه یک رشته پیشرفته صنعتی باشد، نمی تواند بدون آثار عملی و ملموس باشد. قطعاً چنین وحدت نظری به ویژه با قبول شرایط بحران اقتصادی. تأثیر گذار در زندگی این کارگران از سوی این مقاله، باید در مبارزه این کارگران به شکل آشکاری خود را نشان دهد، اما تاکنون چیزهایی از این دست در میان کارگران خودروسازی ها مشاهده نگردیده است. نتیجه ای که از این بحث در اینجا می توان گرفت این است که امضای «کارگران صنایع خودرو سازی» منطبق با واقعیت نیست! این امضا به احتمال زیاد متعلق به جریان یا گروهی است که خود را متولی کارگران خودروسازی می داند.

هنگامی که به هدف اصلی این مقاله که حمله به حزب طبقه کارگر و اتحادیه های کارگری (سندیکاها) است توجه نمائیم با وضوح بیشتری خواهیم دید که چنین وحدت نظری که با امضای «کارگران صنایع خودرو سازی» خود را نمایش می دهد در بین کارگران خودروسازی بدون گذراندن کورانی از مبارزه طبقاتی عملاً ممکن نیست! بررسی کوتاهی از محتوای این مقاله

موضوع را روشن تر خواهد کرد. خود عنوان مقاله، که از سویی در خودروسازی ها و صنایع وابسته بحران را در حال اوج گیری و از سوی دیگر کارگران خودروسازی ها را «دست از پا درازتر» می داند، چگونه می تواند مدعی شود که کارگرانی که دست از پا درازتر اند با تمرکز حول «شوراهای سراسری» دارای چنان وحدت نظر ضد حزبی و ضد اتحادیه ای باشند که امضای خود را پای چنین مقاله ای بگذارند؟!

قسمت هایی از این مقاله را مورد توجه قرار دهیم! این مقاله می گوید:

«می بینیم و می شنویم که صدای آمریکا، بی بی سی، رضا پهلوی، احزاب سیاسی راست، سلطنت طلبان، جمهوری خواهان، اصلاح طلبان، ملی گرایان، مجاهدین در مبارزه و اختلاف خود با سرمایه داران حاکم فعلی برای ما کارگران دایه های مهربان تر از مادر شده اند. بخشی دیگر هم که پس از سالها، برایشان در هنوز بر همان پاشنه سابق می چرخد، ما را مایملک و سرباز پیاده نظام خود دانسته و اعتقادی به جنبش سراسری و ضد سرمایه داری (در صورت فراگیر شدن) ندارند و حاضرند ما را به خاطر سکتاریسم خود شقه شقه کنند، به امید آنکه با ساختاری حزبی و هیئت مدیره ای از ما کارگران برای خود نرده

بانی بسازند و بر اریکه قدرت بنشینند.» (تأکید از ماست)

بی تردید هر کمونیست و هر جریان کمونیستی واقعی، به مبارزه طبقاتی کارگران و اینکه این مبارزه با عمومی شدن و سراسری شدن خود باید سلطه سیاسی سرمایه داری را براندازد و سلطه سیاسی طبقه کارگر را ایجاد کند و سپس کار مزدی و سرمایه داری را از بین ببرد، اعتقاد راسخ دارد. اما نه مانند جریان به اصطلاح لغو کار مزدی و ضد سرمایه داری موجود که مبلغ خط آنارشیستی و آنارکوسندیکالیستی در جنبش کارگری ایران است بخواهد با شورای همه کاره ناموجودی که عهده دار انجام همه اشکال مبارزه طبقه کارگر حتی در شرایط تسلط سرمایه داری و دولت آن است، کار مزدی را از بین ببرد! این مقاله در وسط دعوا نرخ و عیار جنبش «ضد سرمایه داری» نوع خود را در جنبش کارگری ایران تعیین کرده است و برایش تنها این مانده است که چگونه و کی شر «سکتاریسم» مزاحمی که نمی گذارد جنبش ضد سرمایه داری «فراگیر» شود، کم خواهد شد. تاکنون و در آینده نیز همه کمونیست های راستین به ضرورت حزب طبقه کارگر، حزب کمونیست، برای رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا باور داشته و باور خواهند داشت. آنان بی تردید صف خود را از خطوط

شکلی دیگر منتظر ظهور و دستور احزاب و رهبران و کمیته مرکزی ها هستند که فرمان صادر کنند تا ما زیر پرچم شان سینه بزنیم.» (تأکید از ماست)

این مقاله مسأله ضرورت یا عدم ضرورت حزب طبقه کارگر و اینکه اساسا طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی خود به ارگانی برای تجزیه و تحلیل شرایط و روندهای مبارزه طبقاتی، تدوین برنامه سیاسی طبقه کارگر که بیانگر اهداف مبارزه، وظایف این طبقه، استراتژی و تاکتیک مبارزه طبقاتی و ترویج و تبلیغ، و پیشبرد آنها نیاز دارد یا نه را - که مسأله ای پیچیده است - به سطح موضوعی عوامانه تقلیل می دهد و آن را صرفا ادامه تفکر مذهبی در «شکلی دیگر» می داند. وانگهی جریانی که مدعی است اگر سکتاریست های خبیث بگذارند تشکل شورایی ضد سرمایه داری شان فراگیر خواهد شد، یعنی طبقه کارگر ایران بالفعل دارای توانایی ایجاد چنین تشکلی است، به شعور عمومی طبقه کارگر ایران خرافه «منتظر ظهور منجی» بودن را نسبت می دهد.

این مقاله درباره توان و قدرت کارگران می گوید: «اما آنچه مایه تاسف است عدم شناخت و آگاهی و بیگانگی اکثر ما کارگران از توان خودمان است.» «اما ما چون با هم متحد نیستیم

انارشیبستی که همه اشکال مبارزه طبقه کارگر و سازمان های آن را در هم می ریزند تا دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کنند، جدا خواهند کرد. این مقاله مدعی است که کسانی که به وجود حزب طبقه کارگر و «ساختار حزبی» به عنوان یکی از سازمان های مبارزه سیاسی طبقه کارگر معتقدند هدفشان این است که «بر اریکه قدرت بنشینند». اما این حرف برای همه کمونیست هایی که به ضرورت وجود حزب کمونیست باور دارند مصداق عمومی ندارد، زیرا برخی از این کمونیست ها به وجود حکومت حزبی و بنابراین در دست گرفتن قدرت دولتی توسط حزب کمونیست معتقد نیستند. آنان بر این باورند که قدرت دولتی باید در دست شوراهای کارگری باشد و هیچ فردی به خاطر عضویت در حزب کمونیست نباید در مسند قدرت دولتی جای بگیرد، مگر آنکه مانند هر شخص دیگری برای انجام وظیفه در شوراها انتخاب شود.

این مقاله می گوید: «بیشتر ما کارگران عادت کرده ایم که چشم به بالا داشته باشیم و همیشه منتظر رسیدن منجی از بالا هستیم. آن بخش از کارگران که تحت تاثیر رسانه های قدرتهای خارجی هستند منتظرند آنها کاری برایشان بکنند. آن بخش که تحت نفوذ فرهنگ مذهبی هستند منتظر ظهور امام زمان هستند. دسته کوچک دیگری هم با همان فرهنگ امام زمانی منتها به

و تشکیلاتی نداریم، نیروی خود را نیز نمی‌شناسیم.» «همان گونه که با محصول کار خود بیگانه ایم، با توان خود نیز بیگانه‌تریم.» پس توصیه این مقاله برای رفع بیگانگی کارگران محدود به شناخت و آگاهی آنان از توان خود و متحد شدن در تشکیلات است. ولی چرا کارگران هنگامی بیگانگی خود را رفع می‌کنند که صرفاً به توان خود در ایجاد «تشکل شورایی و سراسری» اعتقاد داشته باشند، آیا محدود کردن طبقه کارگر فقط به یک تشکل به عنوان تنها سلاح مجاز برای رهایی این طبقه او را از امکان کاربرد سلاح‌های گوناگون (تشکل‌های گوناگون) محروم نمی‌کند؟ خود این توان برای چیست، برای انجام چه کاری است؟ آیا این توان برای انجام انقلاب و ایجاد دولت طبقه کارگر و سوسیالیسم است؟ این مقاله درباره این مسایل چیزی نمی‌گوید. اما آنچه در آن روشن است این است که این توان و «تشکل شورایی و سراسری» در خدمت پیشبرد مبارزه «ضد سرمایه‌داری» برای «لغو کار مزدی» است. در یک مبارزه ثمربخش وقتی انسان چیزی را لغو می‌کند چیز دیگری را جانشین آن می‌سازد. روند لغو، سلب یک چیز، و جانشین کردن یا ایجاد، چیزی دیگر است. یک مبارزه مشخص باید شامل هر دو روند، یعنی هم روند سلبی و هم روند ایجابی، باشد. اما اگر روند سلبی به روند

ایجابی تبدیل نشود آن مبارزه مشخص نتیجه‌ای تکاملی نخواهد داشت. هنگامی که «جریان ضد سرمایه‌داری» شعار لغو کار مزدی می‌دهد، چگونه کاری را جانشین کار مزدی می‌کند و این کار جانشین شده را در چه وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به پیش می‌برد؟ این جریان تاکنون هیچ بدیل ایجابی‌ای برای لغو کار مزدی و شرایط پیشبرد آن که سوسیالیسم بدون آنها بی‌تردید معنی ندارد، ارائه نداده است.

این مقاله در ادامه می‌گوید: «حوادث سیاسی به سرعت در حال پیش آمدن هستند و رابطه بین جناح‌های حاکم سخت به هم خورده است. ممکن است جناحی که در حال حاضر حاکم بر شرکت‌های خودرو سازی و صنایع وابسته به آن است، برای رقابت با جناح دیگر بتواند تا انتخابات با ما کجدار و مریض مدارا کند و ما را فعلاً اخراج نکنند. اما پس از آن چه؟ ما همیشه در معرض تهدید اخراج و فقر و فلاکت هستیم و باید خود را به وسیله‌ای همیشگی برای مبارزه با این تهدید مجهز کنیم. این وسیله چیزی نیست جز تشکل شورایی و سراسری برای مبارزه با سرمایه‌داری. فقدان این وسیله، یک ضعف اساسی و تاریخی ما کارگران است. سابقه تاریخی نشان می‌دهد که همکاران ما نیز در گذشته همین مشکل را داشته‌اند. همان گونه که

بریده روزنامه ضمیمه نشان می دهد*، کارخانه هایی چون جنرال موتورز سابق (پارس خودرو کنونی) در روزهای پایان رژیم گذشته شورای خود را به وجود آوردند و حتا اقدام به سراسری کردن آن نیز کردند. اما از یک سو سرکوب رژیم تازه به قدرت رسیده و از سوی دیگر ذهنیت توهم آلود ما کارگران (همان دو عاملی که در بالا ذکر کردیم) مانع پایداری و استحکام ضد سرمایه داری این شوراها شد و کارگران دوباره پراکنده و اسیر سرمایه شدند. اکنون ما می توانیم و باید با پیگیری همان خواسته ها، شوراها را به وجود آوریم و به این ترتیب، ضمن آن که گامی در جهت رفع پراکندگی و بیگانگی خود برمی داریم، برای شرکت فعال و مستقل در حوادث سیاسی پیش رو نیز آماده شویم.» (تأکید از ماست)

در این نقل قول می بینیم «تشکل شورایی و سراسری برای مبارزه با سرمایه داری» که هدف آن «لغو کار مزدی» بود چگونه رنگ باخته و به «وسیله ای همیشگی» برای مبارزه با «تهدید اخراج و فقر و فلاکت» تقلیل یافته است! بنا به ادعای این جریان «فقدان این وسیله، یک ضعف اساسی و تاریخی کارگران است». آیا این ضعف اساسی و تاریخی فقط برای این است

که این وسیله همیشگی با تهدید اخراج و فقر و فلاکت مبارزه کند یا بیش از آن برای لغو کار مزدی نیز هست؟ در ادبیات این جریان این وسیله برای هر دو کار است. آری این وسیله آچاری است که همه کار، در هر شرایطی و در همه زمان ها از آن بر می آید: برای کوچک ترین مسایل مبارزه اقتصادی تا توفان های بزرگ انقلابی و بنا کردن سوسیالیسم و کمونیسم کاربرد دارد، چه شاه کلید بی نظیری است این وسیله!

جالب این است که خود این مقاله قبول دارد که در «کارخانه هایی چون جنرال موتورز سابق (پارس خودرو کنونی) در روزهای پایان رژیم گذشته شورای خود را به وجود آوردند و حتا اقدام به سراسری کردن آن نیز کردند. اما از یک سو سرکوب رژیم تازه به قدرت رسیده و از سوی دیگر ذهنیت توهم آلود ما کارگران (همان دو عاملی که در بالا ذکر کردیم) مانع پایداری و استحکام ضد سرمایه داری این شوراها شد و کارگران دوباره پراکنده و اسیر سرمایه شدند.» پس شورای کارگری بنا به اعتراف این مقاله «در روزهای پایان رژیم گذشته» در جنرال موتورز به وجود آمد. روزهای پایان رژیم گذشته چه روزهایی بودند؟ روزهای بحران انقلابی در جامعه آن زمان ایران. روزهایی که رژیم قدیم در آستانه درهم شکستن قرار داشت.

همان گونه که مشاهده می‌کنیم این شورا پیش از این شرایط نه تنها در جنرال موتورز، بلکه در هیچ محیط کارگری ایران به وجود نیامد و نمی‌توانست به وجود آید. علت آن ناتوانی فکری و نرسیدن کارگران به این ایده نبود. یا سکتاریست‌های خبیث مانع تشکیل آن پیش و پس از انقلاب بهمن نشدند، بلکه ماهیت شورا به عنوان قدرت سیاسی یا دولت طبقه کارگر چنان است که در شرایط تسلط دولت سرمایه داری نمی‌تواند به وجود آید و نیز پس از به وجود آمدن اگر قدرت دولتی را در دست نداشته باشد دوام نخواهد داشت. حتی اگر در آن زمان شورا در همه صنایع خودروسازی سراسری می‌شد به مفهوم سراسری شدن شورا در تمام کشور نبود. از آن مهم‌تر اینکه در آن زمان همان شوراهایی که در اینجا یا آنجای کشور به وجود آمدند به خود همچون تشکل یا نهادی که باید قدرت دولتی را تصرف کنند و آن را به نفع طبقه کارگر و توده‌های مردم اعمال نمایند نگاه نمی‌کردند، کما اینکه امروز نیز جریان لغو کار مزدی به این وسیله نه این گونه، بلکه همچون وسیله عادی مبارزه با سرمایه داری نگاه می‌کند که در بهترین حالت عملکردش چیزی بیش از عملکرد یک سندیکا نیست! آری ذهنیت غالب در جنبش کارگری نه تنها در انقلاب بهمن، بلکه امروز نیز نسبت به شورا «توهم آلود» است، اما نه به گونه

ای که جریان به اصطلاح «ضد سرمایه داری» آن را درک می‌کند. نظر غالب در جنبش کارگری این است که طبقه کارگر در این یا آن محیط کار می‌تواند بر حسب دلخواه سندیکا یا شورا را به عنوان تشکل خود انتخاب کند. برخی به تاسی از منصور حکمت مجامع عمومی و شورا را توصیه می‌کنند و با آنکه مانند جریان به اصطلاح «ضد سرمایه داری» معتقدند وجود سندیکا به زیان طبقه کارگر است ولی در صورتی که کارگران سندیکا تشکیل دهند با آن کنار خواهند آمد. روشن است که برخی از جریان‌های با گرایش آنارشویستی تنها به شورا تمایل دارند. اما هیچ کدام از این جریان‌ها از خود نمی‌پرسند که وجود این یا آن نوع تشکل کارگری با چه شکل از مبارزه طبقاتی منطبق است و چه وظیفه و عملکرد مبارزاتی را می‌تواند پوشش دهد و در یک کلام وجود ساختاری یک تشکل منطبق با کدام فونکسیون است.

اگر به مبارزه طبقه کارگر به طور تاریخی یعنی آن گونه که در تاریخ حیات این طبقه تاکنون رخ داده است (و تا به امروز نیز دلایل قانع‌کننده‌ای برای تغییر آنها وجود نداشته است) توجه کنیم می‌بینیم که این مبارزه در اشکال گوناگونی صورت گرفته و همچنان صورت خواهد گرفت. این اشکال مبارزه طبقاتی در دسته بندی‌های

صادق است، بلکه در مورد نهادها یا سازمان های طبقه کارگر نیز صدق می کند.

به علاوه این نهادها یا سازمان ها با درجه معینی از رشد کمی و کیفی خود طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی او امکان پیدایی، عمل و رشد دارند، این موضوع بی استثنا درباره همه نهادها یا سازمان های مبارزه طبقه کارگر صادق است. خود طبقه کارگر بسیار قدیمی تر از نهادها و سازمانهای طبقه کارگر است، زیرا اشکال گوناگون مبارزه طبقاتی پرولتاریا هنگامی می توانند متجلی شوند که خود طبقه کارگر وجود داشته باشد و از رشد کمی و کیفی معینی برخوردار باشد.

مبارزه طبقاتی کارگران در طی تاریخ در شکل اقتصادی و تولیدی خود تاکنون سه نهاد یا سازمان متناسب با خود ایجاد کرده است. یکی از این نهادها اتحادیه (سندیکا) های کارگری اند که طبقه کارگر توانسته است آن را در شرایط تسلط نظام سرمایه داری و دولت آن ایجاد کند. اتحادیه کارگری سازمان صنعتی یا حرفه ای عمومی کارگران است. اتحادیه، پیش از انقلاب کارگری و پس از آن، نقش مهمی در تشکل، آموزش و تربیت طبقاتی کارگران، دفاع از منافع آنان و بسط دموکراسی به عهده دارد. یکی دیگر از نهادهای مبارزه اقتصادی و تولیدی طبقه کارگر کمیته های کارخانه و محل کار

کلی یا بزرگ عبارتند از مبارزه اقتصادی و تولیدی، مبارزه سیاسی، مبارزه تئوریک، مبارزه اجتماعی، مبارزه فرهنگی و سرانجام مبارزه هنری. طبقه کارگر در جریان تاریخی زندگی خود برای برخی از این اشکال مبارزه طبقاتی خویش نهادها یا سازمانها و تشکل هایی به وجود آورده که بیش از نهادها یا سازمان های دیگر متناسب با شکلی معین از مبارزه طبقاتی او است. این نهادها یا سازمان ها مانند خود این اشکال مبارزه طبقاتی کارگران، هم مستقل از یکدیگرند (یعنی از جمله یکی نمی تواند جانشین دیگری شود) و هم مرتبط با یکدیگرند. همان گونه که مبارزه سیاسی نمی تواند جانشین مبارزه اقتصادی شود نهاد یا سازمان متناسب با آن نمی تواند جانشین نهاد یا سازمان اقتصادی و تولیدی گردد. ما بالاتر گفتیم که همه اشکال مبارزه طبقاتی کارگران مرتبط با یکدیگرند، در اینجا باید اضافه کنیم که نه تنها این اشکال به هم مربوط اند و تا حدی اشکال دیگر را در خود منعکس می کنند، بلکه روند هرکدام چنان است که نمی تواند نفی اشکال دیگر باشد. یک دلیل ساده و روشن برای این امر بسیار مهم این است که همه این اشکال، اشکال یک کل واحد به نام مبارزه طبقاتی پرولتاریا هستند. نه تنها این امر بسیار مهم برای اشکال مبارزه طبقه کارگر

هستند این نهاد که مدیریت اقتصادی طبقه کارگر را طی روندی تکاملی به پیش می برد تنها در آستانه انقلاب های کارگری می تواند به وجود آید و پس از سلطه سیاسی طبقه کارگر روند تکاملی خود را به پیش برد. سومین نهاد مبارزه اقتصادی و تولیدی طبقه کارگر ارگان کشوری برنامه ریزی اقتصادی - اجتماعی طبقه کارگر در امر پیشبرد سوسیالیسم است. روشن است که چنین نهادی تنها در شرایط سلطه سیاسی طبقه کارگر می تواند به وجود آید.

مبارزه طبقاتی کارگران در طی تاریخ در شکل سیاسی خود تاکنون دو نهاد یا سازمان متناسب با مبارزه سیاسی این طبقه به وجود آورده است. یکی حزب طبقه کارگر که به آن حزب کمونیست هم گفته می شود، دیگری شوراهای کارگری است. حزب طبقه کارگر یا حزب کمونیست نماد سیاسی تشکل کارگران همچون یک طبقه و راهنمای آنان در همه مراحل و همه شکل های مبارزه طبقاتی است. از آنجا که این حزب پیش از انقلاب کارگری راهنما و رهبر طبقاتی کارگران برای به ثمر رساندن این انقلاب است (با آنکه به سازماندهی مبارزات مخفی، علنی، قانونی و غیر قانونی می پردازد) اگر خود واقعاً یک حزب انقلابی باشد نمی تواند همچون یک حزب علنی به موجودیت خود ادامه دهد.

گفتیم دیگر نهاد یا سازمان سیاسی طبقه کارگر شوراهای کارگری است. شوراهای دولت طبقه کارگرند و نه یک سازمان طبقه کارگر که در شرایط تسلط سرمایه داری و دولت آن به طور روتین مورد استفاده اشکال گوناگون مبارزه کارگران قرار گیرد. روشن است که چنین ارگانی تنها در آستانه انقلاب کارگری که توازن مبارزه طبقاتی به نفع طبقه کارگر تغییر کرده است می تواند به وجود آید. طبقه کارگر در اتحاد با سایر زحمتکشان شهر و روستا در روند برانداختن دولت بورژوازی ارگان قدرت خود، یعنی شوراهای کارگر را که بیانگر حاکمیت توده های مردم بر اقلیت استثمارگر و ثروتمند جامعه است، به وجود می آورد. دولت شورائی که با تسلیح عمومی توده های مردم، انتخابی و قابل عزل بودن مقامات دولتی (هرگاه که انتخاب کنندگان اراده کنند) و لغو همه امتیازات مشاغل دولتی مشخص می شود، نظام سیاسی متفاوتی از نظام سیاسی جامعه سرمایه داری یعنی دستگاه نظامی - اداری بورژوازی و سیستم پارلمانی است. درست همان گونه که کمون پاریس چنین بود. این دولت از نمایندگان واحدهای کار و فعالیت در شهرها، روستاها و محلات به وجود می آید.

در زیر مسایل بالا را جمع بندی می کنیم:

قدرت بنشینند. در حالی که این نظر نمی تواند درباره جریانی که به وجود حزب باور دارد ولی حکومت حزبی را رد می کند، صادق باشد.

● مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» می گوید کارگران عادت کرده اند که چشم به بالا داشته باشند و کارگران مذهبی هم منتظر ظهور امام زمان اند؛ در این میان دسته کوچکی از کارگران منتظر ظهور و دستور احزاب و رهبران و کمیته مرکزی ها هستند تا با فرمان آنها زیر پرچم شان سینه بزنند. در همین حال این مقاله معتقد است که اگر سکتاریست ها بگذارند شوراها فراگیر خواهند شد و امر مبارزه طبقه کارگر را در همه اشکال آن به پیش خواهند برد. ما نشان دادیم که علت فراگیر نشدن شوراها انتظارات خرافی کارگران یا نقش سکتاریست ها نیست، بلکه این امر به ماهیت خود شوراها و شرایط ایجاد آنها مربوط است.

● مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» معتقد است که کارگران به خاطر عدم شناخت و آگاهی دچار چنان

● یکی از اهداف مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» این است که خود را بازتاب نظر جمع میلیونی کارگران خودروسازی نشان دهد، در حالی که واقعیت چنین نیست.

● هدف اصلی مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» حمله به حزب طبقه کارگر و اتحادیه های کارگری (سندیکاها) است.

● مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» می گوید آن بخش از فعالان سیاسی ای که به حزب طبقه کارگر معتقدند کارگران را مایملک و سربازان پیاده نظام خود دانسته و اعتقادی به جنبش سراسری و ضد سرمایه داری ندارند. این نظر درباره همه جریان هایی که به وجود حزب طبقه کارگر اعتقاد دارند صادق نیست.

● شورای سراسری ضد سرمایه داری مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» ، شورای همه کاره ناموجودی است که عهده دار انجام همه اشکال مبارزه طبقه کارگر حتی در شرایط تسلط سرمایه داری و دولت آن است.

● مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» همه طرفداران حزب طبقه کارگر را به این متهم می کند که می خواهند بر اریکه

بیگانگی ای هستند که حتی نمی دانند توان شان چیست، اما اگر آگاه شوند صرفاً در تشکل شورایی و سراسری متحد خواهند شد. این نتیجه گیری تلویحا بدین معنی است که کارگرانی که در تشکل هایی غیر از «شورای ضد سرمایه داری» متشکل می شوند هنوز هم از شناخت و آگاهی برخوردار نیستند. خود این مقاله درباره این توان می گوید که با آگاهی از آن کارگران می توانند در شورای ضد سرمایه داری متحد و متشکل شوند، و درباره اینکه این اتحاد و تشکل برای چیست تنها از مبارزه مبهم ضد سرمایه داری سخن به میان می آورد.

● مقاله «بحران خودروسازی ها و صنایع وابسته ...» می گوید کارگران همیشه در معرض تهدید به اخراج و فقر و فلاکت هستند، بنابراین باید به وسیله ای همیشگی برای مبارزه با این تهدیدها مجهز شوند؛ و این وسیله چیزی جز تشکل شورایی و سراسری برای مبارزه با سرمایه داری نیست. فقدان این وسیله یک ضعف اساسی

و تاریخی کارگران است. نتیجه اینکه تشکل شورایی و سراسری از شرایط تسلط سرمایه داری و دولت آن تا همیشه تشکلی است که همه اشکال مبارزه طبقه کارگر را به پیش می برد. اگر چنین نباشد یا مبارزه طبقاتی کارگران دارای اشکال گوناگون نیست و یا همین تشکل شورایی برای پیشبرد همه اشکال مبارزه طبقاتی کارگران برای همیشه بسنده است!

● ما نشان دادیم که طبقه کارگر اشکال گوناگونی از مبارزه طبقاتی انجام می دهد و متناسب با این اشکال و برای پیشبرد آنها تشکل های گوناگونی به وجود می آورد. یکی از این تشکل ها حزب طبقه کارگر است که اگر واقعاً از کارگران تشکیل شود و انقلابی باشد نه تنها معضلی برای جنبش کارگری نیست، بلکه یکی از راه حل های آن برای درهم شکستن نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری است.

● به نظر ما شوراها دولت طبقه کارگر و بیانگر حاکمیت توده های مردم بر اقلیت استثمارگر و ثروتمند جامعه است. چنین

ارگانی تنها در آستانه انقلاب کارگری که تناسب قوای طبقاتی به نفع طبقه کارگر تغییر می کند می تواند به وجود آید و نه در شرایط تسلط سرمایه داری و دولت آن.

از چادری زیر یک پل

تا زندگی افسانه ای در ارتفاع ۳۰۰ متری

شیده رخ فروز

یکی از هزینه هایی که کارگران و محرومان ایران زیر بار کمرشکن آن، رمقی برایشان باقی نمانده، تأمین هزینه مسکن است. این مسأله بویژه در شهرهای بزرگ (مانند تهران و سایر کلان شهرها) و طی سال های اخیر تبعات جدی و ویرانگری بر پیکر و روان خانوارهای کارگری درگیر با این معضل وارد نموده است. به موازات بحران و خرابی وضعیت اقتصادی، گسترش بیکاری، گرانی فزاینده کالاهای اساسی، هزینه سنگین بهداشت و دارو و درمان و ... ، رشد اجاره نشینی و رویای دست نیافتنی سرپناه برای کارگران و اقشار آسیب پذیر جامعه، این هزینه نیز روز به روز به رشد صعودی خود ادامه می دهد. برای کارگران پیدا کردن سرپناهی که از حداقل امکانات برخوردار باشد و با سطح نازل دستمزدهای دریافتی همخوانی داشته باشد، خود تبدیل به سوهان روح آنان شده

است، چرا که این هزینه حداقل نیمی از درآمد آنان را می بلعد. هر چه فشار بیشتر می شود باید در خانه هایی (و نیز زیرزمین های نمودر و دخمه مانند) با متراژ پائین تر از قبل و به نوعی لانه موشی فاقد امکانات و دور شدن از محدوده شهر و سکونت در حومه هایی که از امکانات اولیه زندگی شهری اثری در آنها دیده نمی شود روی آورد. سهم مسکن محرومانی که درآمد ثابتی ندارند، یا زنان خود سرپرست و یا خانوارهایی که سرپرست بیمار یا از کارافتاده دارند، زندگی در خرابه های ساختمان ها، چادر زدن زیر پل ها و جلو بیمارستان ها به عنوان مسکن است (این معضل هم اکنون در تهران افزایش یافته است). اگر وضعیت اسفبار کارتن خواب ها که دیگر تنها پدیده ای مردانه نیست و تبدیل به کارتن خوابی چشمگیر زنان نیز (بویژه در تهران) شده است و سختی زندگی در خیابان، در سرما و گرمای آزاردهنده و محرومیت از امکانات زندگی انسانی و رودروئی با انواع تحقیرها، آزارها، و صدمات جسمی و روحی را به مجموعه قبل اضافه کنیم تصویر کاملتری از به اصطلاح اوضاع مسکن اکثریت زحمتکش و بی چیز جامعه بدست خواهد آمد.

اما این سگه روی دیگری نیز دارد و آنهم وضعیت مسکن و زندگی افسانه ای اقلیتی است که به واسطه موقعیت مسلط و دستیابی به

اهرمهای اقتصادی- سیاسی و به چنگ آوردن سودهای سرشار، زندگی اکثریت جامعه را زالوصفتانه به تباهی و فلاکت کشانده اند.

برای درک عمق چنین تناقضی لازم است به این روی سگه نیز بپردازیم: «... بیشتر شبیه افسانه است وقتی قرار است کسی از خانه ها و آپارتمان های لوکس شمال پایتخت حرف بزند، ولی اشرافیت در شمیران آنقدر واقعی است که حتی اگر از دور به خانه های ساکنانش نگاه کنی باز هم برق میلیاردها دلار ثروتی که به پای این ساختمان ها ریخته شده چشم ها را می زند. ... در حال حاضر برج هایی در فرمانیه، زعفرانیه، کامرانیه و سایر مناطق شمیران وجود دارد که متراژ آن از ۳۰۰ متر شروع و تا ۱۲۰۰ متر افزایش می یابد در حالی که سالن های بی ستون، استخرهای معلق داخل واحدها، آشپزخانه های تمام اتوماتیک، شیرآلات کریستال، حسگرهای امنیتی، چوبکاری های دست ساز ایتالیا، زمین تنیس، تونل های آبی دوار، برکه و آبشار، باغ پرندگان، پارک کودک، سالن های مخصوص برپایی همایش ها و جشن ها و کارواش تنها بخشی از امکانات موجود در آنهاست. ... پنت هاوس ها در واقع بالاترین طبقه برج ها هستند که به علت امکانات منحصر به فردشان هم گران ترند و هم رفاه بیشتری در آنها حس می شود. شیرآلات طلا، تراس هایی با وسعت بیش از

۲۰۰ متر و کاملاً مبله، دید پانورامای ۳۶۰ درجه (دید سراسرنما و چهارطرفه)، سالن های مطالعه، مبلمان های ساخت معروف ترین برندهای دنیا، قفل و کلیدهای هوشمند و انگشتی، سونا و جکوزی اختصاصی، سالن بیلارد، آشپزخانه با مبلمان های مارکدار و سینمای خانوادگی، همه امکاناتی است که جزو بدیهی ترین ویژگی های پنت هاوس به شمار می رود.» (همشهری- ۹۱/۹/۱۴)

حال ببینیم این زندگی و امکانات شاهانه در اختیار چه کسانی قرار دارد: «... بلندی های خوش آب و هوای تهران سال هاست در قرق کارخانه داران، تاجران، صاحبان شرکت های بزرگ، وکلای بانفوذ، پزشکان زبردست و حتی برخی سیاستمداران قدیم و جدید در آمده است. ... این افراد سرمایه های در گردش شان آنقدر کلان است که اگر قرار باشد خانه ای ویلایی یا آپارتمانی فوق لوکس با قیمت های چند صد میلیارد تومانی بخرند نه تنها خدشه ای به سرمایه شان وارد نمی شود، بلکه این املاک برایشان حکم سرمایه ای جدید را پیدا می کند که پس از مدتی با چند برابر قیمت اولیه معامله خواهد شد.» (همانجا)

منشأ این سرمایه های کلان که براحتی در صنعت ساختمان سازی و معاملات زمین چند

برابر می شوند، و مقداری از آن به مصرف زندگی تجملی و رفاه سرمایه داران و زمینداران و وابستگان شان اختصاص می یابد، بخشی از ارزش اضافی بیرون کشیده شده از استثمار کارگرانی است که آفریننده و سازنده (از جمله سازندگان همین املاک و برج ها) تمامی ثروت هاینند اما روز به روز توانائی و امید خود را برای داشتن حداقل سرپناهی از دست می دهند و یا در بیغوله هایی ناپیمن، فاقد امکانات اولیه و غیربهداشتی به عنوان مسکن بسر می برند:

«... قیمت پایه برج ها در تهران برای هر متر مربع بین ۱۱ تا ۲۰ میلیون تومان در نوسان است و بسته به این که هر برج چه امکانات و تجهیزاتی دارد و مصالح و وسایل درون آن از کدام برندهای معروف دنیا باشد تا متری ۴۰ میلیون تومان هم بالا می رود تا با يك حساب سرانگشتی بتوان فهمید ساکنان جنوب پایتخت اگر آپارتمان های کوچک زیر صد مترشان را بفروشند در خوشبینانه ترین حالت فقط قادرند دو یا سه متر از يك واحد را بخرند.» (همانجا)

به گفتگویی که با یکی از نگهبانان برجی در تهران انجام گرفته می پردازیم: «... چند وقت بعد هم اینجا مشغول به کار شدیم. با چقدر حقوق؟ ۵۰۰ هزار تومان. برای چند ساعت کار؟ از شش صبح تا شش بعد از ظهر. ... بیمه هستید؟

بله، ولی متأسفانه بجز حقوق، هیچ مزایای دیگری به ما نمی دهند، از جمله اضافه کاری. ... کسانی که در این واحدها زندگی می کنند، شغلشان چیست؟ وارد جزئیات نشوید دیگر. از ما بهترن هستند. می خواهم بدانم شغلشان دولتی است یا آزاد؟ بیشتر ساکنان اینجا پزشک، وکیل، بازاری و کارخانه دار هستند. تعدادی هم از دولتمردان بازنشسته و نمایندگان سابق مجلس و ...» نصاب یکی از شرکت های معروف واردات و فروش لوازم صوتی و تصویری پس از ذکر خرید ۲۰ میلیون تومانی لوازم صوتی و تصویری یکی از ساکنان این ساختمان ها چنین ادامه می دهد: «برای نصب در محدوده زعفرانیه به برجی رفته بودم که وقتی داخل منزل شدم، نهر روانی که در محوطه جاری بود و برای ورود به لابی باید از کنارش می گذشتی مبهوتم کرد. نمی دانم ساکنان خانه هایی که به آن رفت و آمد کرده ام، مالک بوده اند یا مستأجر، اما در شرایطی که من حتی در اجاره يك آپارتمان درمانده ام و خواب خرید خانه را هم نمی بینم، نمی دانم این افراد در شرایط اقتصادی این روزها با چه شغل هایی به چنین خانه هایی می رسند که تنها هزینه هر يك از قفل های هوشمندی که نصب کرده اند دو تا سه میلیون تومان است...»

و مشاور املاکی وصف جالبی از امکانات بی شمار این قصرهای رویایی بدست می دهد: « زندگی در این واحدهای مسکونی مانند زندگی در شهری ایده آل است که تنها ساکنانش همین يك خانواده هستند، شهری پر از آرامش، سکوت، تفریح و تجمّل. در عین حال دسترسی به همه چیز هم آسان است...» (همانجا) سپس گزارشگر ساده لوحانه از مزیت برخورداری این اقلیت جامعه از امتیازات ویژه و حقوق انحصاری شیوه زندگی آنان می پرسد و پاسخی ریشه ای به کوتاه ترین شکل دریافت می کند: «به هر روی مشخص نیست که جمع آوری امکانات يك شهر در دل يك آپارتمان چه مزیتی خواهد داشت که ارزش صرف میلیون ها تومان پول را داشته باشد؟ اما رسول مدیری مشاور املاک منطقه نیاوران برای این پرسش يك پاسخ دارد. او می گوید: کافی است سرمایه دار باشی و توان مالی ات به تفکرت اجازه بلندپروازی بدهد. آن هنگام این سؤال بی معنا خواهد بود.»

علل و پیامدهای اقتصادی و سیاسی

تورم شدید و مستمر در ایران

سهراب شباهنگ

بهمن ۱۳۹۱

بخش دوم

در بخش اول این مقاله که در خیزش شماره ۱۶ (آذر ۱۳۹۱) منتشر شد موارد زیر را بررسی کردیم:

- در فاصله سال های ۱۳۵۸ تا پایان سال ۱۳۹۰ سطح متوسط قیمت کالاها و خدمات مصرفی بیش از ۲۹۱ برابر شده در حالی که مزد حداقل اسمی کارگران ۱۹۴ برابر گردیده است. در این فاصله زمانی، مزد حداقل حقیقی، دست کم به میزان ۳۰٪ کاهش داشته است، به عبارت دیگر قدرت خرید کارگران در پایان سال ۱۳۹۰ نسبت به سال ۱۳۵۸، دست کم ۳۰٪ کمتر بوده است.

- اگر در فاصله زمانی ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۰ همه ساله مزد کارگران به نسبت تورم افزایش می یافت باز هم مزد حداقل کارگران از حدود ۱/۳ تا ۱/۴ مبلغ رسمی خط فقر تجاوز نمی کرد. همچنین اگر به مزد حداقل ماهیانه ای که هر ساله به نسبت تورم افزایش یافته باشد یارانه های نقدی یک خانواده ۴ نفری نیز اضافه شود باز هم قدرت خرید کارگران از نصف خط فقر کمتر و تقریباً حدود ۱/۳ خط فقر خواهد بود.

- توضیح تورم آن چنان که در اقتصاد سیاسی رسمی بورژوائی مورد تحلیل قرار می گیرد یعنی الف) تشریح تورم طبق دیدگاه طرفداران مکتب پولی [مونتاریست ها] که معتقدند علت تورم، افزایش حجم پول به میزانی بیش از افزایش تولید است؛ و ب) تحلیل تورم طبق دیدگاه طرفداران مکتب کینزی که کشش تقاضا (افزایش تقاضای کل یا تقاضای ناشی از مصرف، سرمایه گذاری، هزینه های دولتی و تفاضل بین واردات و صادرات)، فشار هزینه یا ضربه عرضه (افزایش هزینه تولید به خاطر افزایش شدید و ناگهانی قیمت برخی ورودی های تولید) و

فرهنگی و غیره) توجهی ندارد حتی سهمی هم از افزایش ثروت اجتماعی برای کارگران طلب نمی کند و از این رو در واقع خواستی قهقرائی است.

- سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی در سی و چند سال گذشته، به ویژه در دو دهه اخیر، سیاستی انبساطی و تورم زا بوده است. در این سال ها شاهد رشد بسیار سریع نقدینگی (پول + شبه پول) و رشد سریع پایه پولی (پول در گردش + سپرده های قانونی و فوق العاده بانک ها نزد بانک مرکزی که بیانگر کل بدهی های بانک مرکزی و قاعدتا معادل کل دارائی های داخلی و خارجی آن است) بوده ایم. همچنین نرخ حقیقی بهره (یعنی نرخ بهره رسمی منهای نرخ تورم) - خواه بهره سپرده های بانکی و خواه بهره تسهیلات اعطائی -، پائین و گاه منفی بوده است. عملکرد رژیم جمهوری اسلامی در زمینه این سه متغیر مهم پولی، یعنی نقدینگی، پایه پولی و نرخ بهره طی سال های طولانی در جهت دامن زدن به تورم بوده است. کاربست چنین سیاست های انبساطی افسار گسیخته ای، برخلاف ادعای سیاست گذاران رژیم، نه تنها موجب افزایش تولیدی که بتواند تورم ناشی از آن سیاست ها را خنثی کند نشده است، بلکه نتوانسته جلو رکود اقتصادی را نیز بگیرد و اقتصاد ایران در باتلاق رکود- تورم فرو رفته است. البته علت این امر نه صرفا سیاست های اقتصادی رژیم بلکه بحران عمیق، وسیع و دیرپای اقتصادی نظام سرمایه داری در جهان و ایران نیز بوده است، بحرانی که از سال ۲۰۰۷ شروع شد و هنوز پس از ۶ سال، اقتصاد دانان بورژوا و سردمداران اقتصادی و سیاسی بورژوازی در

تورم ذاتی یعنی تورم ناشی از کشش تقاضای مستمر یا فشار بالای هزینه در گذشته که بر تورم جاری اثر می گذارد. طبق این دیدگاه نیز، تورم، فارغ از آنکه علتش چه باشد، همواره با افزایش حجم پول همراه است.

- افزایش مزد، برخلاف نظر بسیاری از اقتصاددانان بورژوا و پیروانشان، علت تورم نیست یعنی افزایش مزدها تأثیری بر ارزش کل کالاها و خدمات تولید شده و بنابراین بر قیمت کل کالاها و خدمات تولید شده نمی گذارد. به عبارت دقیق تر تا زمانی که نرخ افزایش مزدها از نرخ ارزش اضافی (نرخ استثمار) کمتر باشد، افزایش مزدها (در صورت ثابت ماندن بارآوری کار) نرخ متوسط سود سرمایه اجتماعی را کاهش می دهد اما در سطح عمومی قیمت ها تغییری ایجاد نمی کند.

- خواست افزایش مزد به تناسب تورم، که از جانب برخی سازمان های چپ و برخی تشکل های کارگری مطرح می شود، در بهترین حالت خواستی محافظه کارانه است زیرا اگر مزدها به نسبت تورم افزایش یابند سطح زندگی کارگران ثابت خواهد ماند، به عبارت دیگر وضع موجود حفظ خواهد شد. اگر این خواست در طول زمان در نظر گرفته شود ملاحظه خواهد شد که نه تنها محافظه کارانه، بلکه قهقرائی است. زیرا در طول زمان، بارآوری اجتماعی کار در نظام سرمایه داری، حتی در کشور سرمایه داری عقب مانده ای مانند ایران، افزایش می یابد و از آنجا که خواست افزایش مزدها به تناسب تورم به رشد بارآوری اجتماعی کار و افزایش ثروت اجتماعی ناشی از آن و نیز به افزایش نیازهای اجتماعی در طول زمان (مثلا نیازهای

سراسر جهان، چشم انداز روشنی برای برون رفت از آن ندارند.

در بخش دوم مقاله که در زیر می آید ما به برخی ویژگی های دیگر اقتصاد ایران مانند حجم عظیم اقتصاد دولتی بوروکراتیک، سهم بزرگ درآمدهای صادراتی نفت در اقتصاد ایران، هزینه های دولتی غیر مولد و اقلام مختلف بودجه، به ویژه هزینه های نظامی که کمر اقتصاد ایران را - حتی در چارچوب سرمایه داری - می شکنند خواهیم پرداخت و به رابطه این عوامل با تورم اشاره خواهیم کرد. پس از آن به آثار بحران اقتصادی جهانی و نیز

تحریم ها خواهیم پرداخت و پیامدهای اجتماعی و سیاسی تورم را در متن بحران بزرگ سیاسی و اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری ایران مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

سهم بودجه عمومی دولت و مؤسسات انتفاعی دولتی از تولید ناخالص داخلی

جدول زیر سهم بودجه عمومی دولت و بودجه مؤسسات انتفاعی دولتی از تولید ناخالص داخلی را در سال های ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۱ نشان می دهد:

(ارقام به قیمت جاری، هزار میلیارد ریال،)

سال	۱۳۸۲	۱۳۸۳	۱۳۸۴	۱۳۸۵	۱۳۸۶	۱۳۸۷	۱۳۸۸	۱۳۸۹	۱۳۹۰	۱۳۹۱
تولید ناخالص داخلی	1124	1455	1854	2260	2861	3378	3562	4304	5302*	6081*
بودجه عمومی دولت	436	519	569	587	691	939	967	1271	1545	1644
% تولید ناخالص داخلی	%39	%36	%31	%26	%24	%28	%27	%29	%29	%27
بودجه مؤسسات انتفاعی دولتی	532	688	1056	1372	1677	2032	1988	2525	3550	4211
% تولید ناخالص داخلی	%38	%47	%57	%61	%59	%60	%56	%59	%67	%69

(منبع ها: «جدول متغیرهای کلان اقتصادی سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۷» وزارت امور اقتصادی و دارائی، «خلاصه تحولات اقتصادی کشور» بانک مرکزی، گزارش های صندوق بین المللی پول، قانون بودجه سال های مختلف. ارقامی که با * مشخص شده اند تخمینی هستند.)

ارقام و نسبت های بالا نقش بسیار مهم دولت و هزینه های دولتی را در اقتصاد ایران نشان می دهند. هدف ما در اینجا توضیح ساختار سرمایه

داری ایران و انواع مختلف مالکیت سرمایه داری در ایران و غیره نیست، بلکه می خواهیم نشان دهیم که حجم بالا و فزاینده نقدینگی در

کشور به ویژه نقدینگی ای که صرف هزینه های غیر مولد می شود و یکی از عوامل و بسترهای اساسی تورم است به طور عمده از مجرای بودجه دولتی تحقق می یابد. سهم بودجه عمومی دولت در سال های مورد بررسی بین ۲۴ تا ۳۹ درصد تولید ناخالص داخلی و به طور متوسط حدود ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی بوده است. ما پائین تر به برخی از مصارف بودجه عمومی، به ویژه به بودجه نظامی و حجم آن اشاره خواهیم کرد. به طور خلاصه می توان گفت که هزینه های عمومی دولت یکی از مجاری مهم جریان نقدینگی در ایران است.

رقم بسیار مهم دیگر هزینه های دولتی مبالغ عظیمی است که صرف مؤسسات انتقاعی و بنگاه های دولتی می شود. هرچند ظاهراً این مؤسسات می بایست با تولید محصولات و خدمات، دست کم معادل هزینه ای که صرف آنها می شود و یا بیشتر از آن را تولید کنند و تورمی را دامن نزنند اما به دلایل گوناگون از جمله ترکیب و حوزه فعالیت این بنگاه ها، ناکارآمدی و ساختار بوروکراتیک شان قادر به این کار نیستند و خود یکی از منابع مهم تورم و ابزار اجرای سیاست اقتصادی دولت اند که سیاستی انبساطی و تورم زا است. مثلاً بانک ها و دیگر مؤسسات مالی، بخش مهمی از بنگاه های انتقاعی دولتی

را تشکیل می دهند. بانک های دولتی ایران با «خلق پول» (به عبارت دیگر ایجاد پول اعتباری که با تخصیص و گسترش اعتبارات تحقق می یابد، هر چند که بانک ها تنها نهاد خلق پول نیستند اما مهم ترین نقش را در این زمینه ایفا می کنند)، به افزایش حجم نقدینگی دامن می زنند. بخش مهمی از اعتبارات در ایران به سمت بورس بازی زمین و مستغلات، تجارت، مؤسسات مالی، دلالی، بورس بازی روی ارز و طلا و غیره می رود. بخش اعظم تسهیلات صنعتی به شرکت ها و مؤسسات دولتی سرازیر می شود. بر اساس گزارش رجا نیوز: «خالص مانده تسهیلات اعطایی نظام بانکی و مؤسسات اعتباری غیر بانکی به بخش صنعت و معدن در پایان آذر ۱۳۸۹ به ۵۱۰,۸ هزار میلیارد ریال افزایش یافت که از رشد ۱۰,۰ درصدی نسبت به پایان اسفند ۱۳۸۸ برخوردار بود. سهم بخش غیر دولتی صنعت و معدن از کل تغییر در مانده تسهیلات اعطایی نظام بانکی به کل اقتصاد در نه ماهه اول سال ۱۳۸۹ معادل ۱۶,۲ درصد بوده است.»

(منبع:

<http://www.rajanews.com/Detail.asp?id=89353>)

بخش مهم دیگر از اعتبارات و تسهیلات بانک ها، علاوه بر اعتبارات صنعتی و به طور کلی

به درآمدهای صادراتی نفت، نقش آن در اقتصاد ایران و تأثیر آن بر تورم می پردازیم.

درآمدهای صادراتی نفت و اقتصاد ایران

و تأثیر آن بر تورم

برای نشان دادن سهم بزرگ درآمدهای صادراتی نفت در اقتصاد ایران و نشان دادن اثر آن بر نقدینگی و تورم، در اینجا نیازی به بررسی آمارهای مفصل نداریم. کافی است به جدول زیر که تولید ناخالص داخلی ایران در سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۲ (۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱) و درآمدهای ناشی از صادرات نفت را در بر دارد نگاهی بیافکنیم:

(ارقام به میلیارد دلار)

سال	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲
تولید ناخالص داخلی	۲۰۳	۲۴۲	۳۰۷	۳۵۱	۳۶۱	۴۱۹	۴۸۲	۴۹۶
درآمد صادراتی نفت	۵۳,۸	۶۲	۸۴,۵	۸۶,۶	۷۰	۸۶,۷	۸۸,۳	(*)

(منبع: «مدیریت منابع نفتی و تأمین مالی پروژه های نفتی»، گزارش راهبردی، مهر ۱۳۹۱، از انتشارات «مرکز تحقیقات استراتژیک» مجمع تشخیص مصلحت نظام)

(*) طبق منابع مختلف، درآمد نفت در سال ۲۰۱۲ حدود ۴۰ میلیارد دلار از درآمد سال ۲۰۱۱ کمتر بوده است.

کشاورزی بسیار بیشتر است. همچنین از کل تولید ناخالص بخش صنعت معدن و ساختمان منهای خود صنعت نفت و صنایع پتروشیمی، بیشتر است.

اعتبارات تولیدی، اعتبارات و تسهیلاتی است که به سیستم دولتی (غیر از مؤسسات و بنگاه های دولتی) برای پوشاندن هزینه های جاری اعطا می شود. بدین سان نقش دولت به معنی اخص کلمه و مؤسسات انتفاعی دولتی هم در «خلق پول» و هم در مصرف آن نقشی تعیین کننده است و در نتیجه دولت و مؤسسات دولتی و سیاست اقتصادی دولت نقشی تعیین کننده در نرخ تورم بالای کشور دارند.

یک عامل بسیار مهم که به دولت و بانک مرکزی و دیگر بانک ها امکان خلق پول و افزایش نقدینگی می دهد درآمدهای صادراتی نفت و گاز و مشتقات آنهاست. ما در زیر صرفاً

دیده می شود که درآمد صادراتی نفت خام چیزی بین ۱۶ تا ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل می دهد که نسبت بسیار بالایی است: درآمد صادراتی نفت از کل درآمد تولیدات

لایحه بودجه ۱۳۹۱ کل کشور»، اطلاعات، ۱۶ بهمن ۱۳۹۰). نسبت مالیات به کل منابع درآمد بودجه در ایران بسیار کمتر از این نسبت در کشورهای سرمایه داری دیگر است. مثلاً در بودجه سال جاری فرانسه، درآمدهای مالیاتی حدود ۸۰٪ درآمد بودجه را تشکیل می دهند در حالی که در ایران این رقم بین ۲۵ تا ۳۵ درصد است.

بودجه شرکت های دولتی و مؤسسات مالی دولتی که معمولاً حدود دو برابر بودجه عمومی کشور است نیز بخش مهمی از درآمد صادراتی نفت و دیگر درآمدهای ارزی را به خود اختصاص می دهند.

سهم بالا و فزاینده اعتبارات دفاعی (بودجه نظامی) در بودجه عمومی کشور

اعتبارات نظامی رسمی (جدا از اعتبارات نظامی سرّی و یا مواردی که ظاهراً غیر نظامی و عملاً نظامی هستند) سهم بزرگی از درآمدهای تخصیص داده شده به بودجه عمومی را می بلعند. براساس داده های «بررسی لایحه بودجه سال ۱۳۹۱ کشور، تحلیلی بر مصارف بودجه عمومی» (از انتشارات دفتر مطالعه برنامه و بودجه، بهمن ۱۳۹۰)، در سال های ۱۳۸۹، ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ اعتبارات هزینه ای «وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح» به ترتیب

در طول سال های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۰ جمع کل درآمد نفتی ایران ۵۳۱،۸۸ میلیارد دلار و جمع کل واردات در این مدت ۴۸۳،۸۶ میلیارد دلار بوده است (منبع بالا). به عبارت دیگر بیش از ۹۰٪ درآمد نفتی صرف واردات شده است. در مورد ترکیب واردات نیز باید توجه داشت که کالاهای سرمایه ای تنها ۱۶،۸۲٪ از واردات را تشکیل می داده و ۸۲،۹۸٪ واردات، کالاهای مصرفی یا واسطه ای بوده است. در ضمن در فاصله سال های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۰، سهم واردات کالاهای سرمایه ای در کل واردات سیر نزولی داشته و از ۲۲،۴٪ واردات در سال ۱۳۸۴ به ۱۴،۳۶٪ در سال ۱۳۹۰ کاهش یافته است (همان جا).

بنا بر همین گزارش در سال های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۷ سهم نفت در درآمد بودجه به ترتیب چنین بوده است: ۶۷،۲٪، ۶۲،۴٪، ۶۴،۴٪ و ۶۵،۱٪. در فاصله سال های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۱ نیز سهم نفت در بودجه عمومی از ۶۰٪ تجاوز کرده است. طبق منبع بالا، سهم مجموع مالیات های مختلف در بخش درآمد بودجه سال های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۹ به ترتیب چنین بوده است: ۲۵،۷٪، ۲۵،۴٪، ۳۰٪، ۲۷،۷٪، ۳۶٪، ۲۴،۲٪. سهم مالیات در درآمد بودجه عمومی در سال های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ به ترتیب ۲۷،۱٪ و ۳۵،۱٪ در نظر گرفته شده است. («جزئیات

۱۱۵۴۵۹، ۱۵۰۹۵۹ و ۱۹۱۳۰۹ میلیارد ریال بوده است که ۱۵،۸٪، ۱۶،۸٪ و ۱۹،۴٪ کل اعتبارات هزینه ای را دربر می گیرند. این ارقام نشان می دهند که اعتبارات هزینه ای «وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح» در سال ۱۳۹۱، بیش از ۶۵٪ نسبت به سال ۱۳۸۹ افزایش یافته است. البته اعتبارات هزینه ای بیانگر کل اعتبارات بودجه نیستند (اعتبارات هزینه ای در سال ۱۳۹۱ به میزان ۶۰ درصد و در سال ۱۳۹۰، ۵۴،۹ درصد از کل اعتبارات بودجه را تشکیل می دادند). همین ارقام به روشنی بیانگر حجم عظیم و فزاینده هزینه های نظامی هستند. برای مقایسه بد نیست توجه شود که هزینه وزارت آموزش و پرورش (با بیش از ۱ میلیون معلم و کارمند و ده ها هزار مدرسه و دبیرستان و هنرستان و ادارات و مؤسسات دیگر)، در سال ۱۳۹۱ تنها ۱۵،۶٪ اعتبارات هزینه ای را تشکیل می دهد. اگر علاوه بر نیروهای مسلح، نیروهای انتظامی را هم در نظر بگیریم سهم نیروهای مسلح و نیروهای انتظامی از اعتبارات هزینه ای در سال های ۱۳۸۹، ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ به ترتیب چنین خواهد بود: ۱۸٪، ۲۰،۲٪ و ۲۲،۸٪، که به طور نسبی از بسیاری کشورهای جهان بیشتر است.

به طور کلی جمهوری اسلامی علاوه بر منابع مالی بخش عظیمی از دیگر منابع کشور را به

امور نظامی اختصاص داده است. سایت گلوبال فایرپاور Global Firepower به بررسی قدرت نظامی ۶۸ کشور جهان بر اساس ۴۰ فاکتور نظامی، اقتصادی، جمعیتی، جغرافیایی و غیره می پردازد و آنها را بر اساس این عوامل رده بندی می کند. طبق این رده بندی، امسال ایران در رتبه شانزدهم است و پیش از کشورهایمانند ژاپن، کانادا، مکزیک، اسپانیا، آرژانتین، عربستان سعودی و غیره قرار دارد که تولید ناخالص همه آنها و جمعیت و وسعت سرزمین برخی شان از ایران بسیار بیشتر است.

هزینه های بالای نظامی و امنیتی و اختصاص دادن منابع عظیم انسانی، طبیعی و تدارکاتی کشور به سپاه پاسداران، ارتش، نیروهای انتظامی و امنیتی و بسیج، علاوه بر افزایش قدرت رژیم در سرکوب کارگران، توده های زحمتکش، تحکیم اختناق و اعمال ستم های جنسی، ملی و دینی و تعقیب سیاست های ارتجاعی و هژمونی طلبانه در منطقه، نقش مهمی در عقب نگاه داشتن اقتصاد و رکود فعالیت های اقتصادی، سوق دادن نقدینگی به سمت هزینه های غیر مولد و بنابر این تورم زا، کاهش کارائی و بارآوری در اقتصاد ایران (حتی در چارچوب سرمایه داری) و سرانجام گسترش فساد اقتصادی و چپاول منابع و درآمدهای مردم دارند. افزون بر این، در حوزه های خاص

اقتصاد، یعنی تا آنجا که به بنگاه های تولیدی، بازرگانی، مالی و خدماتی دیگر و سازمان های تصمیم گیرنده دولتی و «غیر دولتی» مربوط می شود، نیز شاهد سلطه یابی نهادها و مقامات بلندپایه نظامی و امنیتی هستیم که در کنار و در پیوند بسیار نزدیک با نهادهای روحانی مسلط در حوزه سیاسی و صاحب منصبان عالی رتبه کشوری، بورژوازی بوروکرات - نظامی قدرت مندی را تشکیل می دهند و همراه با بخشی از تجار و زمینداران بزرگ، اولیگارشی حاکم اقتصادی و سیاسی کشور را به وجود آورده اند که بر تمام روابط و نهادهای اقتصادی- اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور سلطه ارتجاعی خود را اعمال می کند.

تأثیرات عوامل برهه ای: بحران اقتصادی و فشارهای سیاسی و اقتصادی بین المللی بر تورم

درباره علل و پیامدهای تورم در ایران علاوه بر یک رشته ویژگی های ساختاری اقتصاد ایران و سیاست اقتصادی دولت که در بالا مورد بررسی قرار گرفت باید به عوامل و شرایط برهه ای نیز توجه کرد. ما در این نوشته به دو عامل «برهه ای» اقتصادی و سیاسی می پردازیم. عامل نخست، همان گونه که بالاتر به آن اشاره شد، بحران بزرگ اقتصادی سرمایه داری در ایران و جهان است که از سال ۲۰۰۷ شروع شد. دومین عامل برهه ای مجموعه فشارهای سیاسی و

اقتصادی ای است که دولت آمریکا و قدرت های بزرگ متحد و یا وابسته به او بر جمهوری اسلامی ایران وارد می کنند که در سال های اخیر با تشدید تحریم ها مشخص می شود. در زیر به طور مختصر به بحران و به تحریم ها از نقطه نظر تأثیراتی که بر تورم می توانند داشته باشند می پردازیم. هردوی این برهه ها (بحران اقتصادی و تحریم ها) زمانی طولانی را دربر می گیرند.

تأثیرات بحران اقتصادی

در شرایط بحران اقتصادی که با اضافه تولید، اضافه انباشت، افزایش شدید بیکاری، ورشکستگی بنگاه های تولیدی، بازرگانی و مالی و کساد و رکود اقتصادی مشخص می شود، معمولاً با افت قیمت ها مواجهیم. اما در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، کشورهای سرمایه داری با پدیده ای به نام رکود- تورم stagflation درگیر شدند یعنی ترکیب رکود اقتصادی و تورم. از دهه ۱۹۸۰ به بعد در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و برخی کشورهای زیر سلطه با اعمال سیاست های نئولیبرالی که مبتنی بر دیدگاه های اقتصادی طرفداران مکتب پولی بود کاهش تورم و کنترل قیمت ها از طریق اعمال سیاست های پولی در دستور کار قرار گرفت. به عبارت دیگر، به بهای کاهش یا ثابت نگاه داشتن مزدها، حذف دستاوردهای کارگران در زمینه های

اقتصادی و اجتماعی (مانند کاهش یا حذف بیمه بیکاری، افزایش زمان کار برای استفاده از حق بازنشستگی، کاهش بیمه های درمانی، کاهش یا حذف کمک های دولتی در زمینه آموزش، بهداشت، مسکن و غیره)، مقررات زدائی در زمینه هائی مانند مزد حد اقل، اخراج کارگران، حداکثر ساعات کار قانونی و افزایش مالیات غیر مستقیم و «مستقل کردن بانک مرکزی» و غیره کوشیدند سطح عمومی قیمت ها یا تورم را کنترل کنند و در این راه تا حدود زیادی موفق شدند. باید توجه داشت که استقرار سیاست های نئولیبرالی که همراه با فشارهای اقتصادی، سیاسی و پلیسی و قضائی شدید بر کارگران و سندیکاهای کارگری بود به هیچ رو به سادگی صورت نگرفت (مانند فشارهای بسیار شدید اقتصادی، سیاسی، پلیسی و قضائی حکومت مارگارت تاچر بر کارگران اعتصابی و معترض انگلیسی؛ یا سرکوب های خونین کارگران، زحمتکشان و روشنفکران انقلابی و مترقی شیلی توسط پینوشه، سوگلی مارگارت تاچر، در جریان و پس از کودتای خونین امپریالیستی - ارتجاعی در آن کشور با هدف تثبیت ارتجاعی اوضاع، استقرار اختناق و سکوت قبرستانی که زمینه را برای اجرای سیاست اقتصادی نئولیبرالی فراهم کرد. همچنین می توان به مقابله شدید رونالد ریگان با کارگران و اتحادیه های کارگری آمریکا اشاره

کرد). کارگران در سراسر جهان در برابرسیاست های نئولیبرالی مقاومت کردند و می کنند (مثلا مبارزات اعتصابی و تظاهرات وسیع کارگران یونان، اسپانیا، پرتغال، ایتالیا، انگلستان، فرانسه، آفریقای جنوبی و غیره).

اکنون نرخ تورم در آمریکا، اروپا و ژاپن و شماری از کشورهای سرمایه داری زیر سلطه یا کمتر پیشرفته نرخ پائینی است. اما کنترل تورم به هیچ رو نه به معنی بهبود وضع کارگران بود و نه بهبود وضع تولید و رشد اقتصادی. همچنین کنترل تورم به هیچ رو مانع شکل گیری و تشدید بحران های اقتصادی نشد. از سال های دهه ۱۹۸۰ تاکنون شاهد سه بحران در سال های ۱۹۸۷، ۱۹۹۷، ۲۰۰۷ - ۲۰۰۸ بوده ایم که این آخری هنوز ادامه دارد. سیاست اقتصادی نئولیبرالی که کنترل نقدینگی و مهار تورم و مقررات زدائی و پائین نگاه داشتن سطح مردها و دیگر هزینه های کار سرفصل های مهم آن را تشکیل می دهند، سیاستی در جهت منافع سرمایه داران بزرگ، به ویژه سرمایه داران مالی و بورس بازان است.

اما در ایران چنان که دیدیم سیاست اقتصادی ضد تورمی اعمال نمی شود. به همین جهت تورم بالا و مستمر هم در زمان به اصطلاح رونق و رشد اقتصادی و هم در شرایط رکود اقتصادی وجود دارد و حتی چنان که تمام ارقام و آمارها نشان

می دهند با کاهش فعالیت اقتصادی و رکود (که از سال ۱۳۹۰ شدت یافته و در سال ۱۳۹۱ با قدرت تخریبی بیشتری عمل می کند)، تورم هم بالاتر و بالاتر رفته است. یکی از علل مهم این امر چنین است: سیاست اقتصادی انبساطی رژیم از یک سو به خاطر منافع هنگفتی که بورژوازی بوروکرات - نظامی و تجار بزرگ از این سیاست عایدشان می شود و از سوی دیگر به خاطر هراس از انفجار نارضائی عمومی به ویژه اعتراضات کارگری، همچنان ادامه دارد. از سوی دیگر سطح تولید، به خاطر بحران اقتصادی کاهش پیدا می کند. نتیجه همه اینها افزایش عمومی قیمت ها یا تورم است. سرمایه و نقدینگی در بخش های غیر مولد و بورس بازی در زمین، ساختمان، ارز و طلا جریان می یابد.

برخی از خطوط مهم وضعیت کنونی تولید به طور خلاصه چنین است: کاهش تولید نفت که غیر از تحریم ها و کاهش تقاضای جهانی به بازده پائین چاه ها و سرمایه گذاری ناکافی در میدان های نفتی و به طور کلی صنعت نفت و تعطیل یا معوق ماندن پروژه های نفت و گاز مربوط می شود. آمارها و اطلاعات زیادی در زمینه کاهش شدید تولید خودرو (کاهش ۵۰ درصدی طبق برخی از آمارها) و در نتیجه کاهش فعالیت رشته های وابسته به خودروسازی

مانند قطعه سازی، لاستیک سازی، تعمیرگاه ها و غیره، وجود دارد. همچنین باید از کاهش ۳۰ درصدی تولید آلومینیوم، تعطیل شدن ده ها معدن، کاهش فعالیت ساختمانی، وضع نابسامان کشاورزی از نظر کمبود اعتبارات، کمک های مربوط به انرژی و غیره، سطح نازل قیمت های خرید محصولات کشاورزی توسط دولت و غیره نام برد. صندوق بین المللی پول در اکتبر ۲۰۱۲، رشد اقتصادی ایران برای سال ۲۰۱۲ را برابر (۰٫۹-) تخمین می زند که بیانگر رکود است. (منبع: صندوق بین المللی پول، چشم انداز اقتصادی جهان، چالش با وام سنگین و رشد کند)

بدین سان بحران اقتصادی در ایران هم به معنی رکود اقتصادی و هم تشدید تورم است. افزایش شدید نرخ ارز و طلا خود به عاملی برای خروج سرمایه و پس انداز از حوزه تولید و سوق دادن آن به سمت بورس بازی در ارز و طلا تبدیل شده است که به نوبه خود هم به تورم و هم به رکود تولید دامن می زند و پائین تر بدان خواهیم پرداخت.

تأثیر فشارهای سیاسی و اقتصادی بین المللی از

جمله تحریم ها بر تورم

فشارهای سیاسی و اقتصادی بین المللی بر رژیم، به ویژه تحریم های اقتصادی، تأثیرات قابل ملاحظه ای بر وضعیت اقتصادی ایران دارند. ایجاد موانع در راه صادرات نفت و ایجاد

مشکلات در راه دست یابی جمهوری اسلامی به درآمد ناشی از نفت صادر شده و تحریم های بانکی و غیره باعث شده اند که هم درآمدهای ارزی ناشی از صادرات نفت به میزان ۴۰ درصد یا بیشتر کاهش یابند و هم ارز قابل دسترسی به خاطر افزایش هزینه های عملیاتی برای دولت گران تمام شود. از سوی دیگر به خاطر همین تحریم ها مشکلات و موانعی در راه واردات کالاهای سرمایه ای و کالاهای واسطه ایجاد شده که باعث گران تر شدن قیمت آنها برای صنایع نیازمند به این کالاها و یا حتی محرومیت از آنها می شوند. این مشکلات مثلا مانع ورود بسیاری ماشین آلات، محصولات فلزی برای فعالیت های ساختمانی، مواد اولیه برای ساختن قطعات و ابزارها و یا محصولات می شوند. این موانع و مشکلات به صادرات غیر نفتی نیز ضربه می زنند. مثلا «محمود رضا تاجیک، عضو انجمن صنفی کارفرمایان صنعت سیمان، با انتقاد از ضعف بودن زیرساخت های صادراتی کشور گفت: ایران یکی از بزرگترین صادرکنندگان سیمان به افغانستان است، اما مدتی است که مرز مربوط به صادرات سیمان ایران به افغانستان (مرز میلک) امنیتی شده و ترخیص محموله های سیمان بین ۱۵ تا ۲۰ روز طول می کشد. این وضعیت باعث افت صادرات سیمان ایران به افغانستان طی سال جاری شده است. به

گفته وی، بیش از این عمق نفوذ سیمان ایران به بازار افغانستان به مناطقی مانند مزارشریف هم می رسیده، اما هم اکنون عمق نفوذ به کمتر از استان هلمند رسیده است. تاجیک در این باره گفت: پیش بینی می شود تا پایان سال دست کم ۱۲ میلیون تن سیمان در کارخانه ها دپو و انبار شود که باید برای صادرات آن فکری کرد. این رقم حتی ممکن است طی سال آینده به ۱۵ میلیون تن نیز برسد.» (دنیای اقتصاد، ۲۸ بهمن ۱۳۹۱، تکیه بر کلمات از ما است)

طبق گفته یحیی آل اسحاق رئیس اتاق بازرگانی تهران، هزینه واردات به خاطر تحریم ها حدود ۱۰ میلیارد دلار در سال افزایش پیدا می کند. این تخمین، حتی اگر درست باشد، تنها شامل قیمت کالاهای وارداتی است و هزینه های مربوط به صادرات و هزینه های مربوط به تولید (به خاطر عدم دست یابی به ماشین آلات و مواد خام) و هزینه های مربوط به دیرکرد اجرای پروژه ها را دربر نمی گیرد.

تا آنجا که به بحث ما یعنی تأثیر تحریم ها بر تورم مربوط می شود به طور خلاصه باید گفت تحریم ها از طریق افزایش هزینه های واردات و تولید داخلی و اختلال در اتمام پروژه ها (بنابراین گران شدن کالاها یا به حد کافی تولید نشدن آنها که به همان نتیجه منجر می شود)، ایجاد مشکلات و محدودیت در راه

صادرات و نیز کاهش و یا گران تمام شدن ارز خارجی به تورم در ایران دامن می زنند.

پیامدهای اقتصادی و سیاسی تورم

یکی از پیامدهای طبیعی تورم (که به معنی کاهش قدرت خرید پول است)، کاهش نرخ برابری پول مورد نظر در برابر پولی است که دچار تورم نشده یا نرخ تورم کمتری داشته است. از سال ۱۳۵۸ تاکنون و حتی دقیق تر بگوئیم از سال ۱۳۵۲ تاکنون، ریال، طبق داده های بانک مرکزی، نرخ تورم دو رقمی داشته است که در برخی سال ها به حدود ۵۰٪ نیز رسیده است. ارزشهای خارجی مانند دلار، پوند، یورو و ین نیز در این سال ها تورم داشته اند اما نرخ تورم آنها به مراتب از نرخ تورم ریال کمتر بوده است. بدین سان نرخ برابری ریال در مقابل این ارزها همواره رو به کاهش بوده و طی سی یا چهل سال اخیر این کاهش ها بر هم افزوده و انباشته شده اند. در این سال ها دولت چند بار نرخ برابری ریال به ارزشهای خارجی و به طور مشخص دلار را باز تعریف کرده (به عبارت دیگر نرخ برابری ریال با ارزشهای یادشده را کاهش داده) اما همواره بین نرخ رسمی مبادله یا نرخ مرجع با نرخ مبادله ریال با ارز که در بازار صورت می گرفته تفاوت فاحشی داشته است. دولت و مقامات پولی به دلایل گوناگون (که شاید یکی از آنها

ترس از نرخ تورم سه رقمی یا بالاتر بوده) در این مدت کوشیدند به منظور «حفظ قدرت خرید ریال» نرخ مبادله آن با ارزشهای خارجی را مصنوعاً بالا نگاه دارند. به عبارت دیگر، دلار یا ارزشهای دیگر ارزان تر از نرخ واقعی شان قیمت گذاری می شدند. این سیاست به ویژه به نفع وارد کنندگان بود چون آنها با ارز ارزان کالا وارد می کردند و آن کالا را به قیمتی که متناسب با نرخ واقعی برابری ارز بود به علاوه «سود عادلانه!» می فروختند.

در جدول زیر چهار قیمت برای دلار برحسب تومان از سال ۱۳۸۰ تا بهار ۱۳۹۱ درج شده که عبارتند از: نرخ رسمی یا دولتی دلار یا نرخ مرجع، نرخ دلار آزاد در بازار، نرخ دلار برحسب شاخص برابری قدرت خرید، و برآورد نرخ دلار بر اساس تفاوت بین نرخ تورم در ایران و در جهان.

سال	دلار دولتی (تومان)	دلار آزاد (تومان)	قیمت دلار بر حسب شاخص برابری قدرت خرید	تورم ایران (درصد)	تورم جهانی (درصد)	برآورد قیمت دلار بر اساس تفاوت بین نرخ تورم داخلی و جهانی
۱۳۸۰	۱۷۵	۸۰۱	۱۴۵	۱۱,۴	۴,۲	-
۱۳۸۱	۷۹۵	۸۰۲	۱۸۱	۱۵,۸	۳,۵	۹۰۰
۱۳۸۲	۸۲۸	۸۳۳	۲۰۲	۱۵,۶	۳,۷	۱۰۰۷
۱۳۸۳	۸۷۱	۸۷۵	۲۳۸	۱۵,۲	۳,۶	۱۱۲۴
۱۳۸۴	۹۰۲	۹۰۴	۲۶۷	۱۰,۴	۳,۷	۱۲۰۰
۱۳۸۵	۹۱۹	۹۲۳	۲۹۶	۱۱,۹	۳,۷	۱۲۹۸
۱۳۸۶	۹۲۸	۹۳۶	۳۴۷	۱۸,۴	۴,۰	۱۴۹۴
۱۳۸۷	۹۵۷	۹۶۷	۳۹۷	۲۵,۴	۶,۰	۱۷۷۲
۱۳۸۸	۹۶۳	۹۹۸	۴۰۳	۱۰,۸	۲,۵	۱۹۲۰
۱۳۸۹	۱۰۳۶	۱۰۴۴	۴۵۶	۱۲,۴	۳,۷	۲۰۸۷
۱۳۹۰	۱۱۰۰	۱۳۶۳	۵۵۱	۲۱,۵	۴,۸	۲۴۳۵
بهار ۹۱	۱۲۲۶	۱۷۵۹	۶۳۲	۲۲,۵	۴,۰	۲۸۸۴

(منبع: <http://khabaronline.ir/detail/223511/economy/financial-market>)

است. اما همین اختلاف در بهار سال ۱۳۹۱ به 2884-1759 و یا ۱۱۲۵ تومان می رسد که حدود ۶۴٪ بیشتر از قیمت بازار آزاد دلار و بیش از ۲ برابر نرخ رسمی دلار است و می دانیم که در ماه های بعد یعنی در تابستان و به ویژه پائیز ۱۳۹۱ و ماه های پس از آن این اختلاف بیشتر و بیشتر شده است. هدف از مقایسه این است که نشان داده شود نه نرخ تورم در یک سال معین بلکه انباشت تورم سال های متوالی نقش مهمی در کاهش شدید نرخ برابری ریال نسبت به دلار و دیگر ارزهای قوی یا نسبتاً قوی داشته است.

اما ممکن است پرسیده شود چرا این انباشت تورم که طی سال های طولانی به وجود آمده یک باره

جدول بالا نشان می دهد که هر اندازه تفاوت بین نرخ تورم داخلی و خارجی (جهانی) بیشتر باشد قدرت خرید پول داخلی نسبت به ارز خارجی کاهش می یابد و این تفاوت ها در طول سال های مختلف با هم جمع می شوند و تفاوت بزرگی پس از یک دوره نسبتاً طولانی حاصل می شود. در جدول بالا می بینیم که در سال ۱۳۸۱ اختلاف بین قیمت دلار آزاد در بازار ایران با برآورد قیمت دلار بر اساس تفاوت بین نرخ تورم داخلی و خارجی، یعنی اختلاف بین رقم ستون سوم یعنی ۸۰۲ تومان و رقم ستون سوم یعنی ۹۰۰ تومان برابر ۹۸ تومان است. یعنی برآورد قیمت دلار بر اساس تفاوت بین نرخ تورم ایران و جهان حدود ۱۲٪ قیمت دلار در بازار آزاد ایران

در اواخر سال ۱۳۹۰ و تابستان و به ویژه پاییز ۱۳۹۱ و ماه‌های بعد منفجر شد و موجب بحران ارزی گردید؟ در اینجا به دو عامل که با یکدیگر مرتبط هستند اشاره می‌کنیم. نخست اینکه در اواخر سال ۱۳۹۰ اتحادیه اروپا اعلام کرد که نفت ایران را تحریم خواهد کرد و از تابستان ۱۳۹۱ این تحریم عملی شد. اینها تأثیر روانی خاص خود را بر بازار گذاشتند. اما مسأله تنها تأثیر روانی نبود. واقعیت این بود و هست که درآمدهای ارزی دولت که بزرگترین دارنده و عرضه‌کننده ارز است کاهش شدید پیدا کرد. رژیم که دچار وحشت شده بود عرضه ارز را محدود کرد و این مجموعه شرایط و یک رشته اقدامات و سیاست‌های بانک مرکزی در مورد ارز و طلا باعث شد که سفته‌بازی تشدید شود و بحران ارزی را حادتر کند (۱). عده‌ای از واردکنندگان و صادرکنندگان نیز کوشیدند از این خوان یغما نصیبی برند و درآمدهای خود را چند برابر کنند.

اگر مسأله ارز و بحران آن تنها دلمشغولی عده‌ای سرمایه‌گذار و یا فقط «تهدید یا فرصتی» برای پس‌اندازکنندگان و بورس‌بازان می‌بود، یا صرفاً باعث مشکلاتی برای کسانی که به ارز با «قیمت مناسب» برای مسافرت یا تحصیل در خارج، معالجه و غیره نیاز دارند، به رغم بی‌اهمیت نبودن این مسایل، نمی‌توانست موضوع

بحث ما باشد. واقعیت این است که مسأله ارز و بحران آن بر کل اقتصاد و بر مسایل حادی مانند سطح قیمت‌ها، اشتغال و فعالیت اقتصادی اثر می‌گذارد. به عبارت دیگر بحران ارزی به بیکاری شدید موجود باز هم دامن می‌زند، در اثر آن کارخانه‌ها و مراکز تولیدی بیشتری تعطیل می‌شوند یا فعالیت‌شان کاهش می‌یابد یا مختل می‌شود، تورم باز هم ابعاد بزرگتری پیدا می‌کند. بحران ارزی کنونی چنان‌که نشان دادیم تا حد زیادی محصول انباشت تورم طولانی در کشور است که خود به سیاست اقتصادی رژیم، ساختار اقتصادی ایران مربوط می‌شود. بی‌تردید تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی از نظر محدود کردن عرضه ارز، افزایش هزینه دست‌یابی به ارز حاصل از فروش نفت و دیگر صادرات، ایجاد موانع بانکی، مالی و غیره، افزایش هزینه‌هایی مانند بیمه و مانند آن، جلوگیری از ورود ماشین‌آلات، مواد خام و واسطه‌ای، ایجاد محدودیت برای صادرات، ایجاد موانع برای سرمایه‌گذاری خارجی یا سرمایه‌گذاری در خارج و غیره آثار منفی مهمی بر فعالیت اقتصادی و تولیدی در ایران دارند و نقش معینی در تورم داخلی و بحران ارزی ایفا می‌کنند. اما عوامل داخلی، یعنی ساختار اقتصادی ایران، سیاست اقتصادی رژیم و منافع بورژوازی بوروکرات - نظامی حاکم و تجار و

زمینداران بزرگ در ایجاد و تداوم تورم در اقتصاد ایران نقش تعیین کننده دارند. بحران اقتصادی ایران که جزئی از بحران عمومی سرمایه داری کنونی است (و فارغ از حضور یا عدم حضور تورم عمل می کند)، در شرایط خاص ایران و در این برهه به تورم نیز دامن زده است، اما تورم اقتصاد ایران اساساً ناشی از بحران اقتصادی نیست. به همین جهت است که ما تأثیرات بحران اقتصادی کنونی سرمایه داری و نیز تأثیرات درگیری های سیاسی رژیم با آمریکا، اروپای غربی و متحدان آنها را - که تحریم ها از آنجا ناشی می شوند - از عوامل پایه ای تورم جدا کردیم و آنها را جداگانه بررسی نمودیم.

رژیم جمهوری اسلامی درگیر بحران اقتصادی و سیاسی شدید و حادی است که شاید در طول حیات این رژیم بی سابقه یا کم سابقه بوده است. نتایج مستقیم این بحران مضاعف چنین اند:

- وخامت بیشتر وضع طبقه کارگر، تشدید بیکاری و تورم و افزایش فقر و تیره روزی دیگر زحمتکشان شهر و روستا
- تداوم بحران اقتصادی
- تشدید بحران سیاسی که تا آنجا که به بالائی ها مربوط می شود مبارزه ای سخت در دو عرصه مختلف با هدف واحد ادامه می یابد:

○ سرکوب یا مهار جنبش اعتراضی طبقه کارگر و توده های زحمتکش که استثمار وحشیانه، فقر سیاه و انواع ستم های رژیم اقتصادی و سیاسی حاکم زمینه های انفجار و گسترش آن مبارزات را بیش از پیش فراهم می کنند. در این سرکوب همه بخش ها و جناح های بورژوازی اشتراک منافع دارند.

○ مبارزه درونی اولیگارشسی حاکم برای تثبیت غلبه یک بخش و ایجاد تمرکز به منظور رویارویی با پائینی ها از یک سو و تلاش برای حل مناقشات شان با قدرت های امپریالیستی از سوی دیگر.

- طبقه کارگر و توده های زیر ستم در این بحران سیاسی و اقتصادی باید نقش ویژه و مستقل خود را بازی کنند. این کار در شرایط کنونی و در درجه اول باید با تشکل سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر، یعنی با مبارزه برای ایجاد حزب سیاسی پرولتاریا و سندیکاهاى مستقل کارگری در روند و در متن مبارزات سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر صورت گیرد. با اوج گیری و تکامل مبارزه طبقاتی، اشکال جدید و عالی تر این مبارزه و سازمان های مناسب آنها (شورا، کمیته کارخانه و غیره) زمینه ظهور و تکامل می یابند.

- طبقه کارگر باید از مبارزات پیشرو و حق طلبانه همه توده های زیر ستم برای به کف آوردن دموکراسی از طریق سرنگون ساختن انقلابی نظام سیاسی و اقتصادی حاکم حمایت کند و همه توده های استثمار شونده را برای تکامل و پیشبرد انقلاب به سمت سوسیالیسم رهنا باشد.
- بحران اقتصادی و سیاسی کنونی ضمن تمام رنج های بی شماری که برای کارگران و دیگر زحمتکشان دارد نمایانگر ناتوانی تاریخی و زوال اجتناب ناپذیر رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری است.

(۱) - حسین عبده تبریزی، بنیان گذار بانک خصوصی اقتصاد نوین، دبیر کل اسبق بورس اوراق بهادار تهران، مشاور امور خصوصی سازی در زمان ریاست جمهوری خاتمی، مدیر عامل شرکت سرمایه گذاری ساختمان ایران، صاحب امتیاز روزنامه سرمایه و استاد دانشگاه در مقاله ای زیر عنوان «ضرورت اندیشه ورزی» مندرج در سالنامه شرق، فروردین ۱۳۹۱ از دیدگاه کارشناس بانکی و اقتصاددان لیبرال، سیاست های بانک مرکزی و دولت احمدی نژاد در مسأله ارز و طلا را به نقد می کشد و آثار آن سیاست ها را در وخیم تر شدن اوضاع نشان می دهد و یک رشته پیش بینی ها می کند که در طول سال ۱۳۹۱ به وقوع پیوستند.